



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های اعتقادی

کتاب هشتم



فهرست مطالب

- شبهه ۱: اشکال می‌کنند که چه دلیلی دارد فضایی که برای امام علی (علیه‌السلام) بیان شده برای یازده امام دیگر نیز باشد؟ مثل این که حدیث داریم علی (ع) وارث قرآن است، اما برای دیگران نداریم. لطفاً مستند پاسخ بدهید. ۳
- شبهه ۲: آیا در مباحث اعتقادی (جهان‌بینی) باید عقل‌گرا بود یا نص‌گرا؟ اگر در تعارض قرار گرفتند چه؟ عقل‌گرایی با حکم ارتداد چگونه تطابق پیدا می‌کند؟ عقل‌ها نیز یکسان نیستند و ...؟ ۵
- شبهه ۳: مقام معظم رهبری در انتخاب اصلح فرمودند: «نمی‌دانیم خدای متعال دل‌ها را به کجا متوجه خواهد کرد ...»؛ حال آیا توجه دل‌های مردم به طرف بنی‌صدر، خواست و کار خدا بوده است؟ لطفاً مفصل و کامل توضیح دهید. ۷
- شبهه ۴: تثلیث و دلایل بطلان آن را توضیح دهید و اگر مسیحیان بگویند تثلیث مانند ملائک فراتر از ذهن است و باید آن را قبول کرد، چه پاسخ دهیم؟ ۱۱
- شبهه ۵: ممکن است تمامی کارهای خوب انسان به خاطر یک گناهش بسوزد (گویا روایاتی هست)، آیا این بی‌عدالتی در حق انسان نیست؟ ۱۳
- شبهه ۶: در قرآن آمده که کفار مکر می‌کنند و خدا هم مکر می‌نماید. مگر مکر کار قبیحی نیست یا ما مثل یهودی‌های می‌گوییم از خدا نیز کار قبیح صادر می‌گردد؟ ۱۵
- شبهه ۷: در احادیث آمده «انتظار» بالاترین عبادت است، آیا همه ما بهترین عبادت کنندگان هستیم یا باید کار خاصی انجام دهیم؟ ۱۶
- شبهه ۸: اصول اعتقادی در اصل سه تاست که عبارتند از توحید، نبوت، معاد، پس چرا تشیع عدل و امامت را افزوده است؟ مگر عدالت یکی از صفات ثبوتی حق تعالی نیست؟ ۱۷
- شبهه ۹: اعتقاد به مهدویت مشترک اهل تشیع و تسنن است، اما چگونه ثابت می‌کنید که حضرت حجت (علیه‌السلام) به دنیا آمده است؟ ۱۹
- شبهه ۱۰: آیا خداوند متعال همه انسان‌ها را با یک استعداد خلق کرده است؟ اگر چنین است، چرا یکی ثروتمند می‌شود و یکی فقیر؟ ۲۱
- شبهه ۱۱: امام زمان (علیه‌السلام) ظهور می‌کنند و مردم زمان خود را نجات می‌دهند، پس تکلیف مردمی که تا آن زمان زیسته و مرده‌اند چه می‌شود؟ ۲۳
- شبهه ۱۲: در آیاتی فرمود که «چشم و گوش آنها را مهر می‌زنیم»؛ آیا اگر چنین نشود ممکن است که برگردند و آیا این با عدل الهی در تضاد نیست؟ ۲۵
- شبهه ۱۳: به کسانی که می‌گویند: خدا الکتریسیته است، بینگ بنگ را پیش می‌کشند و مدعی‌اند خدا وجود ندارد و لجاجت هم دارند چه بگوییم؟ ۲۶
- شبهه ۱۴: بشر با وجود توانایی‌هایش، چه نیازی به خدا و دین دارد؟ ۲۸
- شبهه ۱۵: برای تعجیل در ظهور حضرت مهدی (عج) چه کنیم؟ می‌گویند: شما دعا کنید. آیا کافیست؟ چگونه دعا کنیم؟ ۳۰

- شبهه ۱۶: می‌دانم که حقیقت هستی فقط خداست و انسان به سمت چیزی می‌رود که آن را دوست دارد، ولی من چگونه عشق و محبت خدا را در خودم ایجاد کنم؟..... ۳۲
- شبهه ۱۷: آیا دوست داشتن به غیر از خدا، موجب کاهش محبت خدا به ما می‌شود؟ حتی دوست داشتن اهل بیت^(ع) یا ... ؟ ۳۴
- شبهه ۱۸: اهل سنت ساختن و آباد کردن حرم‌ها و زیارت قبور را «شُرک» می‌دانند و بدین بهانه ضدتبلیغ گسترده‌ای علیه تشیع به راه انداخته‌اند. پاسخ مستدل و محکم چیست؟ ۳۶
- شبهه ۱۹: انسان‌ها برای همیشه در بهشت یا جهنم می‌مانند؟ هدف از آن زندگی چه خواهد بود؟ ما در دنیا اهدافمان را دنبال می‌کنیم، آیا در آخرت نیز چنین است. در ضمن آیا دستاوردهای علمی بشر (مثل تکنولوژی) در جهان دیگر نیز وجود خواهد داشت؟ ۳۸
- شبهه ۲۰: مگر حضرت موسی^(ع) پیامبر خدا و یهود دین خدا نیست، پس چرا ما آنان را بد می‌دانیم؟ ۴۰
- شبهه ۲۱: آیا ملائک و حیوانات نیز در قیامت محشور می‌شوند و پاداش و عقاب دارند؟ ۴۱
- شبهه ۲۲: چرا توصیه شده که نباید فکر کنیم خدا کیست، کجاست و از کجا آمده است؟ اعتقاداتم محکم است، اما این سؤالات روح مرا آزار می‌دهد. ۴۳
- شبهه ۲۳: در قرآن کریم که اصلی‌ترین منبع مسلمانان است، به سه اصل توحید، نبوت و معاد به عنوان اصول دین تصریح شده است، چرا به صراحت به ولایت و امامت و نیز عدل که شیعیان از اصول می‌دانند تصریح نشده است؟! ۴۵
- شبهه ۲۴: آیا «تقوا» یعنی ترسیدن از خدا؟ اگر نیست، چرا چنین معنا می‌کنند و آیا اساساً از خدا باید ترسید؟ ۴۷
- شبهه ۲۵: اگر در دنیا کسی دیگری را بسوزاند، می‌گویند قصی القلب است، پس چطور خداوند متعال در آخرت میلیون‌ها نفر را می‌سوزاند، در حالی که می‌دانیم او ارحم الراحمین است؟ ۴۹
- شبهه ۲۶: شما علت گرایش برخی از جوانان مسلمانان به مسیحیت را چه می‌دانید؟ ۵۱
- شبهه ۲۷: آیا در برزخ نیز شفاعت ائمه‌ی اطهار^(ع) وجود دارد و آیا عذاب مؤمنین در همان برزخ به اتمام می‌رسد؟ ۵۳
- شبهه ۲۸: آیا توسل در منابع اهل سنت نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؟ حجت و دلیل عقلی، استنادی از قرآن کریم و روایاتی مورد قبول برادران اهل سنت می‌خواهم. ۵۵
- شبهه ۲۹: پس از ظهور حضرت مهدی^(عج) چه اتفاقاتی می‌افتد، برخی می‌گویند: حضرت علی^(علیه السلام) بر می‌گردند و حکومت می‌نمایند؟ ۵۷
- شبهه ۳۰: آیا ممکن است اعتقاد و ایمان با عمل در تضاد باشند؟ علت چیست و چه باید کرد؟ ۵۸

شبهه ۱: اشکال می‌کنند که چه دلیلی دارد فضایی که برای امام علی (علیه‌السلام) بیان شده برای یازده امام دیگر نیز باشد؟ مثل این که حدیث داریم علی (ع) وارث قرآن است، اما برای دیگران نداریم. لطفاً مستند پاسخ بدهید. (حوزوی) (۱۵ خرداد ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: ابتدا دقت کنیم که سخن باید ضمن مستند بودن، مستدل هم باشد. لذا نباید دائم و بدون تفکر و تدبر، تعقل و استدلال (مثل اخباریون) به دنبال سند بگردیم. سندی محکمتر از آیات قرآن کریم وجود ندارد که مکرر امر به تعقل، تدبر، تفکر، شعور و بصیرت، حتی در آیات الهی نموده است.

پس اگر به عقل و نقل شیعه و سنی به اثبات رسید که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) از سوی خداوند متعال به وصی رسول‌الله (ص)، ولی‌الله، خلیفه‌الله، امام و امیرالمؤمنین انتخاب شدند، معلوم می‌شود که هر کس را او به عنوان امام بعدی معرفی کرد، امام است و دارای همان ویژگی‌های ایشان. چنانچه خود ایشان می‌فرمایند:

«لَا تَأْتَا كَلْنَا وَاحِدًا؛ أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ؛ آخِرْنَا مُحَمَّدٌ؛ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كَلْنَا مُحَمَّدٌ؛ فَلَا تَفْرُقُوا بَيْنَنَا» (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۶)

ترجمه: به تحقیق که ما (پیامبر و عترت طاهره) یکی هستیم؛ اول ما محمد؛ آخر ما محمد؛ وسط ما محمد، بلکه کل ما محمد هستیم و بین ما هیچ جدایی نیندازید.

الف - پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) در خطبه یغدیر فقط حضرت امام علی (ع) را به عنوان امام معرفی نمودند، بلکه به امامان بعدی نیز اشاره نمودند و افزودند: «... آن گاه امامت در فرزندان من از نسل علی خواهد بود. این قانون تا برپایی رستاخیز که خدا و رسول او را دیدار کنید دوام دارد» و بدیهی است که امام باید دارای ویژگی‌های امام باشد و فرقی بین امام اول، سوم، هشتم و دوازدهم نمی‌باشد.

ایشان در مقامات، فضائل و علم «امام» بیاناتی داشتند و از جمله آن که افزودند مصداق و تأویل آیه کریمه **«كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»** شخص امام است، [هر امامی]. و افزودند:

«... فَقَدْ شَكَّ فِي كُلِّ مَا أُتْرِكَ إِلَيَّ، وَ مَنْ شَكَّ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَثْمَةِ فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّكُّ فِينَا فِي النَّارِ»

ترجمه: آن کس که راستی و درستی مرا باور نکند به کفر جاهلی درآمده و تردید در سخنان امروز، همسنگ تردید در تمامی محتوای رسالت من است، و شک و نابوری در امامت یکی از امامان، به سان شک و نابوری در تمامی آنان است. و هرآینه جایگاه نابوران ما آتش دوزخ خواهد بود.

ب - پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) در همین خطبه تصریح نمودند که همان نور الهی که در جان من تجلی یافته است، در جان تمامی امامان تا حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تجلی یافته است:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلُوكٌ فِي ثَمِّ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ يَكُلِّ حَقَّ هُوَ لَنَا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرِينَ وَالْمُعَانِدِينَ وَالْمُخَالِفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْأَثِمِينَ وَالظَّالِمِينَ وَالْغَاصِبِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ.»

ترجمه: مردمان! نور از سوی خداوند عزوجل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب، آن گاه در نسل او تا قائم مهدی - که حق خدا و ما را می ستاند - جای گرفته. چرا که خداوند عزوجل ما را بر کوتاهی کنندگان، ستیزه گران، ناسازگاران، خائنان و گنهکاران و ستمکاران و غاصبان از تمامی جهانیان دلیل و راهنما و حجت آورده است

ج - پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) در همین خطبه تصریح نمودند که صراط مستقیم، ایشان و علی و سایر ائمه (علیهم‌السلام) هستند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةٌ (الْهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»

ترجمه: هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

و سپس سوره حمد را تا آخر تلاوت نموده و نیز به آیات دیگری که در حق آنان نازل شده تأکید کردند و فرمودند:

«... (وَاللّٰهُ) نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ حَصَّتْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَاءُ اللّٰهِ الَّذِينَ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ. أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ الْعَاوُونَ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ يُوْحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُورًا. أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (لَا تَحِدْ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ، أَوْلِيكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ»

ترجمه: هان! به خدا سوگند این سوره (حمد) درباره‌ی من نازل شده و شامل امامان می‌باشد و به آنان اختصاص دارد. آنان اولیای خداوند که ترس و اندوهی برایشان نیست، آگاه باشید: البته حزب خدا چیره و غالب خواهد بود. هشدار که: ستیزندگان با امامان، گمراه و همکاران شیاطینند. برای گمراهی مردمان، سخنان بیهوده و پوچ را به یکدیگر می‌رسانند. بدانید که خداوند از دوستان امامان در کتاب خود چنین یاد کرده: «[ای پیامبر ما] نمی‌بای ایمانیان به خدا و روز بازپسین، که ستیزه‌گران خدا و رسول را دوست ندارند، گرچه آنان پدران، برادران و خویشانانشان باشند. آنان [که چنینند] خداوند ایمان را در دل هایشان نوشته است.»

د - ایشان در همین خطبه بر امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نیز مانند حضرت علی (ع) بیعت گرفتند و سپس در شئون و فضایل امام دوازدهم به خصوصیات متذکر شدند و در خاتمه فرمودند:

«أَلَا وَ إِيَّاهُ وَ لِي اللّٰهُ فِي أَرْضِهِ، وَ حَكَمُهُ فِي خَلْقِهِ، وَ أَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ»

ترجمه: آگاه باشید که او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانتدار امور آشکار و نهان است.

*- به نظر می‌رسد همین چند فراز از بیانات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطبه‌ی غدیر که معتبر شیعه و سنی است، برای کسانی که می‌خواهند بدانند آیا پیامبر اکرم (ص) و اهل عصمت (صلوات الله علیهم) اجمعی یک نور هستند و به غیر از فضیلت وحی، در مابقی فضیلت‌ها مشترک هستند، کافیت و نیازی به روایات متعدد و اسناد آنها نمی‌باشد.

شبهه ۲: آیا در مباحث اعتقادی (جهان بینی) باید عقل‌گرا بود یا نص‌گرا؟ اگر در تعارض قرار گرفتند چه؟ عقل‌گرایی با حکم ارتداد چگونه تطابق پیدا می‌کند؟ عقل‌ها نیز یکسان نیستند و...؟ (۱۸ خرداد ۱۳۹۳)

«ایکس - شبهه»: در هر تحقیق و بحثی، به ویژه تحقیق علمی، باید ابتدا ذهن را از خلط مبحث جدا نمود و سپس به سراغ تک تک مقوله‌ها و موضوع‌های مطرح رفت و سپس چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر را مورد بررسی قرار داد.

بدیهی است اگر توجه نماییم که عقل چیست؟ کارش چیست؟ حیطة و محدوده‌اش کدام است؟ و سپس عقل نظری با عقل عملی چه فرقی دارد؟ فرق عقل و علم چیست...؟ و نیز ندانیم که تعریف دین به طور اعم و اسلام به طور اخص چیست و فرق اصول و فروع کدام است و نص‌گرایی یعنی چه؟ و همین طور ندانیم که احکام الهی چگونه و از چه منابعی استنباط و استخراج می‌گردند؟ چرا «قرآن، سنت، عقل و اجماع» منابع فهم احکام اسلامی است و روش‌های ورود به هر کدام و محدوده‌ی هر کدام چیست...؟ نه تنها هیچ نتیجه‌ای از تحقیقمان حاصل نمی‌گردد، بلکه دچار سردرگمی شده و چه بسا با شبهات بسیاری مواجه گردیم و پاسخ نیابیم.

قطعاً انتظار نمی‌رود که در این مختصر به تمامی مباحث فوق اشاره شود، چرا که اصلاً امکان پذیر نیست و مستلزم تقریر چندین کتاب چند صد صفحه‌ای است. بالاخره بحث دیرینه‌ای است که میان فلاسفه، حکما و دانشمندان مطرح می‌باشد.

الف - اگر معانی فوق را آن طور که هست بدانیم، روشن می‌شود که در برخی مواضع باید عقل‌گرا بود، در برخی موارد باید نص‌گرا بود و در برخی موارد دیگر هر دو. پس اگر در جایی عقل در مقابل نقل قرار گرفت نیز نمی‌توان گفت یا این و یا آن. بلکه در برخی موارد عقل معتبر است، در برخی موارد نقل حجت است و در موردی هر دو حجت هستند.

ب - بنا به تعریفی «عقل از عقال البعیر گرفته شده و به معنای حبس، منع، امساک و کنترل است. بعد بر قوه عالمه‌ی انسان که خاصیت منع و کنترل دارد و انسان را از گفتار، کردار، و باورهای ناشایست و ورود در مهلکه و انحراف از حق باز می‌دارد، اطلاق شده است».

اما عقل گستره‌ی تعریف دارد و آنچه در مورد عقل نظری مورد بحث قرار می‌گیرد، همان قوه‌ی ادراکه بشر است که امکان و قدرت فهم، استنباط، استدلال، اثبات، نقد و تحلیل قضایا و شهود حقایق عقلانی را دارد و شاخصه‌ی تمیز آن نیز بدیهیات اولیه است. مثل حتمیت علت و معلول و یا محال بودن جمع نقیضین.

ج - در موضوع سؤال مطروحه، زمینه‌ی بحث در اعتقادات و به تعبیر دیگری «جهان‌بینی» می‌باشد. حُب جهان‌بینی یعنی چه؟ یعنی «شناخت» از اول و آخر و چگونگی جهان.

بدیهی است که حصول هر شناختی ابزار خودش را می‌خواهد، به عنوان مثال هیچ‌گاه بدون دیدن و مثلاً با وزن‌کشی نمی‌توان فهمید که رنگ این گل قرمز است یا زرد و یا بدون بوییدن با متر کردن نمی‌توان فهمید چه بویی می‌دهد!

در فرهنگ و آموزه‌های اسلامی [که با دلایل حکیمانه و نیز علمی به اثبات می‌رسد]، نه این عالم تک بُعدی است و نه انسان محدود است. لذا متناسب با حقایق عالم (اعم از مادی و غیر مادی) ابزار شناخت متفاوتی دارد که خلاصه می‌شود در «عقل (یا قلب) - وحی (یا همان نص) و حس».

د - به عنوان مثال وجود خدای واحد، حی، علیم، حکیم، غنی، قادر و باقی با عقل اثبات می‌گردد، با چنین شناختی، ضرورت معاد نیز اثبات می‌گردد که خود دلیل بر وجود آن است، اما آیا می‌توان با عقل فهمید که عذاب یا آتش جهنم چیست؟ یا نعمات بهشتی کدامند و چگونه‌اند؟ با عقل می‌توان دریافت که خالق و معبود را باید عبادت و بندگی (البته با تعریف درستش) نمود، اما آیا می‌شود فهمید چگونه؟ حکم عقل این است که هدف قرار دادن، وابستگی صرف، عبادت و یا بندگی، در اطاعت محقق می‌گردد، پس باید تسلیم و

مطیع بود، اما آیا عقل درمی یابد که احکام یا دستورات چیست که فرمان ببریم و تسلیم شویم یا وحی لازم است؟

ه - به عنوان مثالی دیگر برای روشنتر شدن بحث به چند نمونه اشاره می شود: خداوند متعال وحی را نازل می نماید، اما در همان وحی ابلاغ می کند که در تمامی آیات من، چه به قلم وحی و کلام (قرآن) باشد و چه به قلم صنّع (خلقت)، تدبر، تعقل و تفکر نمایید.

ابوعلی سینا ابتدا می گفت: معاد جسمانی به لحاظ عقلی برایم اثبات و روشن نشده است، اما چون نص صریح است می پذیرم. یعنی فرع را به اصل و مجهول را به معلوم ارجاع داد. در واقع ارجاعش تعقلی و پذیرشش تعبدی می باشد.

خداوند متعال که وجودش و ضرورت بندگی و اطاعتش به عقل تثبیت شد، فرمان می دهد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجامتر است.

اما پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) می فرمایند که اگر حدیثی از من به شما نقل شد و با وحی و عقل انطباق نداشت، نپذیرید و در بیان دیگری می فرمایند: به سینه دیوار بزنید.

و - پس عقل و وحی هر دو از ابزار شناخت انسان هستند و این دو بال شناخت هیچ گاه در تعارض با یکدیگر قرار نمی گیرند.

ز - اما فهم موضوعاتی چون قصاص، ارتداد یا سایر احکام مثل نماز و روزه و ...، علم می خواهد. عقل حکم می کند که انسان بدون علم نظر ندهد و حکم صادر نکند - عقل حکم می کند قوانین حقوقی باید کامل و جامع باشند - عقل اثبات می کند که حکم را باید شارع مقدس صادر و ابلاغ نماید - عقل حکم می کند که ابلاغ احکام با وحی صورت می پذیرد - عقل حکم می کند که اخذ کننده وحی علم کامل به آن دارد، نه هر کسی که آن را می خواند و یا می شنود - عقل حکم می کند که چند و چون را باید از او که عالم است پرسید و ...، اما وقتی او حکم الهی را بیان نمود، الزاماً همه جوانب آن با عقل شناخته نمی شود.

مثلاً می توانیم با عقل خدای حکیم و هادی را بشناسیم و به ضرورت هدایت تشریعی و تکوینی پی ببریم، به ضرورت وحی و نبی پی ببریم، اما آیا می توان با عقل فهمید که چرا نماز ظهر چهار رکعت است و سه یا پنج رکعت نیست؟!

شاید با نورافشانی عقل و در پرتو دستاوردهای علمی به حکمت برخی از احکام پی ببریم، مثلاً بگوییم گوشت خوک یا شراب حرام است، چون این ضررها را دارد، اما آیا عقل یا علم می توانند به حکمت همه ی حقایق هستی، نظم آفرینش و حکمت احکام پی ببرند؟ در اینجا تعبد عقلانی، یا رجوع به نص بر اساس عقل مطرح می گردد.

ح - دقت شود که «عقل در برابر دین قرار نمی گیرد بلکه عقل در برابر نقل قرار می گیرد که در برخی موارد عقل مقدم است (اعتقادات)، در برخی موارد (فقه و حقوق) عقل و نقل مکمل همدیگر می باشند. از این رو، دین وحیانی و دین عقلانی در تفکر شیعی، تصور نمی شود. هر دین وحیانی عقلانی است، وحی و عقل از حقیقت عینی و خارجی گزارش می کنند و گزارش هر دو هماهنگ با یکدیگراند، از این رو دین غیرعقلانی نداریم تا بگوییم رابطه ی آنها چگونه است و کدام یکی بر دیگری مقدم می شود».

(جوادی آملی، دین شناسی، ص ۱۲۶ و ۱۲۱ و ۱۲۲)

شبهه ۲: مقام معظم رهبری در انتخاب اصلح فرمودند: «نمی‌دانیم خدای متعال دل‌ها را به کجا متوجه خواهد کرد...»؛ حال آیا توجه دل‌های مردم به طرف بنی‌صدر، خواست و کار خدا بوده است؟ لطفاً مفصل و کامل توضیح دهید. (۲۰ خرداد ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: هر چند ممکن است به خاطر نوع مثال، موضوع سیاسی به نظر آید، اما کاملاً یک سؤال عقیدتی است و در موضوع دیگری نیز می‌تواند مطرح گردد، لذا تقاضا می‌شود پاسخ ذیل با دقت و تأمل مورد مطالعه قرار گیرد.

مقام معظم رهبری در گذشته نیز برای انتخابات بیانی به همین مضمون داشتند و فرمودند: «بین خودتان و خدا، دلیل و حجتی فراهم کنید و بعد با خیال راحت بروید رأی بدهید. مردم باید این کار را بکنند و ما هم از خدا می‌خواهیم و دعا و آرزو می‌کنیم که خدای متعال دل‌های مردم را به سمت نامزد اصلح آنکه واقعاً صلاحیتش بیشتر است هدایت کند».

البته جمله ی اول که در سؤال آمده اشاره به هدایت دل‌ها توسط خداوند متعال دارد و جمله ی دوم خبر از دعا برای هدایت به سمت نامزد اصلح (خیر) دارد.

برای روشن شدن موضوع به چند نکته‌ی ذیل دقت نمایید:

الف - در این عالم هستی، هر چه هست و اتفاق می‌افتد، خارج از اراده، مشیت، سلطه، ربوبیت و حکومت الهی نمی‌باشد. چنانچه امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) در دعای کمیل عرض می‌کند: «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنَ حُكُومَتِكَ» یعنی: امکان فراری از حکومت تو نیست.

پس چنین نیست که گمان شود اگر دلی ظلمانی، کور و سپاه شد و یا کاملاً شیطانی شد (مثل شخص ابلیس لعین)، از دایره ی حکومت، اراده و هدایت الهی خارج شده باشد. عالم هستی که چند خالق، ربّ، مالک و حاکم ندارد، حتی آن که کفران یا معصیت می‌کند نیز تحت حکومت ربّ العالمین است.

ب - به این بیان و منطق عیناً در آیات قرآن کریم و احادیث و ادعیه تصریح شده است. چنانچه فرمود «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» یعنی: «گمراه می‌نماید هر که را بخواهد و هدایت می‌نماید هر که را بخواهد».

ما سوره ی حمد را دست کم روزانه ده نوبت در پنج وعده نماز یومیه قرائت می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت نماید و نه به صراط ضالین و مغضوبین، یعنی هر دو در اختیار اوست.

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (حمد، ۶ و ۷)

ترجمه: ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان.

همچنین از او می‌خواهیم که دل‌های ما را پس از هدایت، منحرف و غافل ننماید:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران، ۸)

ترجمه: [می‌گویند] پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار، که تو خود بخشایشگری.

ج - پس هدایت شدن یا گمراه شدن دل‌ها، همه تحت فرمان، سلطه، حکومت و اراده ی اوست، اما نه بی‌ضابطه و چارچوب معین و نامعلوم است و نه اختیار را سلب و جبر را تحمیل می‌نماید، چراکه هدایت و گمراهی را نظاممند نموده و ضوابط آن نظام را نیز بیان نموده است.

این که قادر متعال فرود «من هدایت می‌کنم و من گمراه می‌کنم»، یعنی نظام آفرینش تجلی علم، حکمت، قدرت و ربوبیت من است. بر اساس این نظام، به بندهام فطرت پاک، عقل، شعور، اختیار، اراده و

اختیار داده‌ام، پیامبر، کتاب و امام نیز برایش فرستادم؛ پس معلوم می‌شود که «هدایت یا ضلالت» نیز نظم دارد، علت و معلول دارد، تأثیر و تأثر دارد و اراده و اختیار نقش دارد.

دقت به یک آیه:

بسیاری می‌گویند: مگر خدا نفرمود «لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ - پس چرا...؟!» اما اگر بقیه ی آیه را نیز بخوانند معلوم می‌شود که می‌فرماید چون راه رشد از گمراهی را برایشان روشن کردم، مجبورشان نکردم، اما تصریح دارد که سرگردان نیز رها نشده‌اند، بلکه اصول و ضابطه ی رشد را که ایمان به الله و کفر به طاعت است و با اختیار انجام می‌شود، بیان می‌دارد:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

د - پس اگر فرمود هدایت دست من است، افزود که چه کسانی را هدایت می‌کنم و اگر فرمود گمراهی نیز دست من است، افزود که چه کسانی را گمراه می‌کنم. مثلاً در آیات بسیاری فرموده که کفار، ظالمین، فاسقین و ... را هدایت نمی‌کنم.

ه - در بیان علل و عوامل درخشش فهم، شعور، بصیرت و در نهایت هدایت به سوی رشد و نیز علل و عوامل انحطاط و ضلالت (گمراهی) آیات بسیاری وجود دارد که فرمایشات مقام معظم رهبری نیز مبتنی بر همین قوانین و ضوابط است. به عنوان مثال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (الأنفال، ۲۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا پروا دارید برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمزد و خدا دارای بخشش بزرگ است.

پس در این آیه مشخص می‌شود که نور تشخیص و تمیز فرق (فرقان) بین حق و باطل بر اساس وحی و منطق الهی قرآن را خدا می‌دهد، پوشاندن و بخشش همه ی گناهان نیز به دست اوست، اما شرط لازم برای آن، اخذ «تقوا» می‌باشد که اختیاری است.

یا می‌فرماید:

«... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (الطلاق، ۲)

ترجمه: هرکس تقوای الهی را پیشه کند، خدا برایش راه‌های خروج قرار می‌دهد.

پس خدا راه نشان می‌دهد، اما شرطش تقوا است.

انتخاب و تمایل دلها:

پس (با توجه به آیات فوق)، جهت گرفتن، چرخش یا تمایل دلها دست خداوند متان است، اما خداوند متعال بر اساس حکمت و ضوابط حاکم بر عالم آفرینش این کار را انجام می‌دهد. از جمله ضوابط این است تا علت پدیدار نشود، معلول نیز به وجود نمی‌آید، پس اگر علل انحراف پدیدار شد، قلبها به حکم خدا بدان سو منحرف می‌شود و اگر علل هدایت فراهم شد، قلبها به امر خدا بدان سو هدایت می‌شود، لذا در چگونگی تعلق اراده‌اش به هدایت یا گمراهی بر اساس اراده و اختیار بشر (به ویژه در امور اجتماعی یک قوم) می‌فرماید:

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ» (الرعد، ۱۱)

ترجمه: برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند، در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.

تقوای دل و انتخاب اصلح:

تقوا، به نماز اول وقت، نماز شب، ذکر و دعا و ... نیست، بلکه اینها باید‌های حصول تقواست. انسان با تقوا، یعنی کسی که پرهیز دارد. یعنی مراقب است که نفسش بر عقلش غلبه نکند، خواسته‌های خودش را بر اوامر و رهنمودهای حق ترجیح ندهد، با توجیه و یا عدم توجه خود را نفریبد، نگذارد گناهان یا رغبت به آنها بر فطرت پاکش پرده بیافکنند و

پس اگر چنین شد، اصلح نیز به دلش الهام می‌گردد، اما رسیدن به این مرحله نیز با خواب، رؤیا، تخیل و حادثه‌ای نیست، بلکه باید بصیرت داشته باشد و در ضمن اطاعت و تبعیت از رهنمودهای صالحین داشته باشد.

خداوند هادی، دستورالعمل‌های رشد را صادر نموده است، بر اساس آن پیامبر اکرم^(ص)، ائمه‌ی معصومین^(ع)، راسخون فی العلم، اولی الالباب، ناصحین امت و رهبران الهی راه روشن را نشان می‌دهند، اما انتخاب با خود انسان است و خدا دل‌ها را به سوی انتخاب‌ها متمایل می‌نماید.

به عنوان مثال مقام معظم رهبری برای انتخاب اصلح ملاک و معیار می‌دهند؛ می‌فرمایند: برای خدا به میدان بیاید - در راه خدا استقامت کند - برای خدمت رقابت کند - مرز با دشمن را کمرنگ نکند - به دشمن چراغ سبز نشان ندهد - از بیت المال برای تبلیغ خود سوءاستفاده نکند - متکی به سرمایه‌های مشتبه به حرام دیگران نباشد - سیاه نمایی ننماید - منکر دستاوردها نگردد - مردم را ناامید نکند و نهراساند - دشمن را امیدوار نسازد و

اما او (ولی فقیه) که به دل‌های مردم احاطه ندارد و نمی‌داند که کدام دل به کدام سو گرایش دارد و خدا آن دل را به کدام جهت متمایل می‌نماید. بدیهی است اگر مردم قدر نعمت هدایت را دانستند و با تعقل و بصیرت و به دور از هواهای نفسانی و نیز با اراده‌ی پولادین این معیارها را رعایت کردند، راه فرقان و خروج به قلبشان الهام می‌گردد و می‌فهمند که اصلح کیست؟ این «می‌فهمند»، همان الهام الهی است و اگر توجه و تبعیت نمود، شامل هدایت الهی می‌گردد.

پس دل‌ها و هدایت یا ضلالت آنها دست خداست، ولی نه بدان معنا که انسان غافل و بی اختیار از چرخش دلش باشد، خدا به او راه نشان می‌دهد و هر راهی را که انتخاب کرد، خدا دلش را به همان راه متمایل می‌نماید. اگر بنده ی نفس نشود، اگر پرده نیاندازد، اگر غفلت نکند، اگر بی‌بصیرتی ننماید:

«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» (الشمس، ۸ تا ۱۰)

ترجمه: سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد * که هر کس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد * و هر که آلوده‌اش ساخت قطعاً در باخت.

پس حقیقت بد و خوب به دل الهام می‌شود، اما برخی دل را ناپاک می‌کنند، برخی به الهام توجه توجه نکرده و محل نمی‌گذارند و برخی دیگر تماماً لجاجت می‌کنند.

انتخاب بنی‌صدر و امثالهم:

مردم در ابتدای انقلاب دلهای صاف و خالصی داشتند که توانستند جان بر کف گذاشته و به دعوت امامشان لبیک بگویند، انقلاب و هشت سال دفاع مقدس کنند و ...؛ اما علم، اطلاعات، بصیرت و حتی خلوص دل‌هایشان به حدی نبود که بیش از این درک کنند و فرق بین حق و باطل را در همه جا دقیق و کامل تمیز دهند. لذا چنین نبود که همیشه بتوانند عمق رهنمودهای حضرت امام^(ره) را درک کنند. بدیهی است اگر مثلاً همین مردم انقلابی در ته دلشان زنگاری از گرایش به روشنفکری القایی نزدیک به سه قرن استعمار و زمان شاه نمانده بود، هرگز فرصت نمی‌دانند که بنی‌صدر مطرح شود، چه رسد به این که در دوره‌ای محبوب و

انقلابی شناخته شود و مردم را بفریبد. لذا آنهایی که خالصتر بودند، از علمایی چون: بهشتی، مطهری، خامنه‌ای، شهدای محراب و ... گرفته تا مردم اقشار مختلف زودتر و بهتر شناختند، اما آنهایی که خالصتر و بصیرتر نبودند، با هزینه‌های بسیار کلانی بیدار، متوجه و هدایت شدند و برخی دیگر نیز هرگز بیدار نشدند و هنوز هم همان راه را می روند. اکنون نیز همین طور است.

پس تقوا شرط فهم قلب است، شرط دریافت و درک پیام قلب است، شرط تبعیت از آن الهام خدایی است و تقوای سیاسی به بصیرت و به جان شنیدن رهنمودهاست.

در این انتخابات نیز چنانچه مقام معظم رهبری فرمودند، باید در انتخاب اصلح حجت داشته باشیم و بهترین حجت رعایت همین معیارهاست. لذا اگر رعایت کردیم و احياناً انتخاب ما غلط بود و فرد معتمد اصلح نبود، این حجت و انتخاب درست است، اما اگر رعایت نکردیم یا به خاطر هوای نفس، حتی به اصلح نیز رأی دادیم، درست نیست و حجت نداریم.

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۴: تثلیث و دلایل بطلان آن را توضیح دهید و اگر مسیحیان بگویند تثلیث مانند ملائک فراتر از ذهن است و باید آن را قبول کرد، چه پاسخ دهیم؟ (حوزوی/خراسان) (۲۵ خرداد ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: هر چند مبحث مفصلی است، اما به نظر می‌رسد دقت در نکات ذیل برای درک معنای تثلیث و دلایل بطلان کفایت نماید:

الف - فراتر از «ذهن» بودن با فراتر از «عقل» بودن بسیار متفاوت است. بدیهی است که همه چیز با «عقل» شناخته می‌شود، حتی وجود آنچه که فراتر از «ذهن» است، با عقل اثبات می‌گردد. چنانچه انسان خداوند کریم و معاد را نیز با «عقل» می‌شناسد و اگر نشناسد نمی‌تواند به او اعتقادی بیاورد، اما خداوند کریم قابل تصور در ذهن نمی‌باشد.

وجود ملائک نیز همین‌طور است. یعنی هر چند شکل و شمایل و ماهیت آنان فراتر از ذهن است، اما شناخت آنها یا دست کم شناخت دلایل وجودشان، فراتر از عقل نیست. لذا نمی‌توان هر سخن یا شعار غیرمعقول را گفت که فراتر از ذهن است، پس باید قبول کرد!

ب - تثلیث در یک کلام، به تعریف آقای هاکس (امریکایی) مؤلف «قاموس کتاب مقدس» یعنی: «طبیعت خدایی» از سه اقنوم متساوی الجوهر» می‌باشد یعنی خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس. خدای پدر خالق جمیع کائنات است به واسطه ی پسر، و پسر فادی، و روح القدس پاک کننده می‌باشد. اما باید دانست که این هر سه اقنوم را یک رتبه و عمل است.» (قاموس کتاب مقدس، ص ۲۴۴)

ج - اقنوم یعنی «اصل» یا تمامیت شخص. پس سه اقنوم، یعنی سه شخص مستقل. لذا در باور مسیحیت خدایان سه گانه وجود دارند که هر یک از خدایان سه گانه وجودی مستقل دارند و هر یک با ظهور، بروز و تشخص خاصی خودنمایی می‌کنند.

اما نظر به این که مسیحیت ناچار است به وجود خداوند متعال اذعان نماید و خود را از شرک جاهلی خلاص نماید، مدعی است که در اصل این سه وجود مستقل یک وجود هستند؟! و می‌افزایند: «مسیحیان هر يك از سه خدا را مالك تمام الوهیت می‌دانند! و می‌گویند: الوهیت در عیسی که از مریم متولد شده، متجسد و مجسم گردید و برای پاک کردن بشر از گناه موروثی، مصلوب و به دار آویخته گردید پس از چند روزی زنده شد!»

یعنی خدایشان مرد و پس از چند روز زنده شد. چرا که زنده شدن بدون مردن، معنا و مفهومی ندارد، آن هم پس چند روز که این عالم خدایی نداشت. چون مرده بود.

د - عقل گواهی می‌دهد که این موهومات هیچ یک قابل قبول نیستند و به یک شوخی برای عوام‌فریبی و یا یک توجیه غیرقابل قبول برای پوشش نفوذ مشرکین و تحریف وحی، بیشتر شبیه است.

دلایل بطلان:

۱- اگر هر یک از خدایان سه گانه ی «پدر، پسر، روح القدس»، اقنوم، شخص و وجودی مستقل باشد، پس سه خدا وجود دارد و نه یک خدا، لذا این اعتقاد مسیحیان را از دایره ی ادیان توحیدی خارج نموده و به جرگه ی شرک و مشرکین وارد می‌نماید.

۲- اگر هر سه یک حقیقت باشند، چنین خدایی چون تجزیه پذیر است، از ابتدا ترکیب بوده است و موجود ترکیبی حتماً خدا نیست، چرا که ترکیب از ویژگی‌های مخلوق و به ویژه مخلوق مادی است.

۳- موجود مرکب حتماً نیازمند است و حداقل نیاز او به اجزای خودش است. چنانچه خدای آنها نیز برای تحققش، به سه جزء خود نیازمند شده است.

۴- هر موجود نیازمندی، ذاتاً فقیر است و در جرگه‌ی «ممکن الوجود» قرار می‌گیرد و نه «واجب الوجود». و ممکن الوجود که امکان عدم و وجودش مساوی است، برای پیدایش نیازمند به علت وجودی یا همان پدیدآورنده می‌باشد، پس مخلوق است و نه خالق.

۵- مسیحیت در عین ادعای خدایان سه گانه، که مستلزم سه الوهیت مستقل است، مدعی هستند که تثلیث تجزیه‌بردار نیز نمی‌باشد! بدیهی است عقل به هیچ وجه قبول نمی‌کند که مرکب تجزیه نگردد و نمی‌توان به عقل گفت که این حقیقت در ذهن نمی‌گنجد و تو قبول کن. همین که می‌گوید: خدای پدر، معلوم است که غیر از خدای پسر است و همین که می‌گوید: خدای پسر، معلوم می‌شود که غیر از خدای روح‌القدس است و همین خود ترکیب و تجزیه است.

۶- یک موقع عقل حکم می‌کند که خداوند متعال باید هستی و کمال محض باشد. لذا علیم، حکیم، قادر، رؤوف، رحیم و... است، اینها اسم‌هایی است که به بروزهایی از کمال که یک حقیقت وجودی است اطلاق می‌گردد، اما یک موقع گفته می‌شود: «پدر و پسر» که مستلزم ازدواج و زایش است. لذا خدای آنان از رحم مادرش حضرت مریم (علیها السلام) به دنیا می‌آید! تجسد و تجسم دارد.

۷- از همه بدتر آن که این خدا، به شکل یک انسان، نوزاد به دنیا می‌آید، شیر می‌خورد، لباس می‌پوشد، رشد جسمی کرده و بزرگ می‌شود تا بندگانش را از گناه و معصیت خود دور بدارد، اما بندگانش او را به صلیب می‌کشند.

ظریفی می‌گفت: این خدا به دنیا آمد تا به بندگانش بگوید گناه و نافرمانی من را نکنید - بندگانش نیز او را به صلیب کشیدند تا بگویند: دیگر از این طرف‌ها پیدایت نشود و از این حرف‌ها نرنی؛ وگرنه همین آتش است و همین کاسه.

پس چنین تعابیری را عقل در معرفت خداوند متعال نمی‌پذیرد و نمی‌توان به عقل گفت که فراتر از ذهن است و تو قبول کن.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ تَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (المائده، ۷۳)

ترجمه: کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است قطعاً کافر شده‌اند و حال آن که هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید.

شبهه ۵: ممکن است تمامی کارهای خوب انسان به خاطر یک گناهش بسوزد (گویا روایاتی هست)، آیا این بی‌عدالتی در حق انسان نیست؟ (ارشاد محیط زیست) (۳۱ خرداد ۱۳۹۳)

«ایکس - شبهه»: یعنی چه کسی در حق انسان بی‌عدالتی می‌کند؟ خدا؟!

اگر خدایی نباشد و معادی نیز در کار نباشد [که هست]، چه فرقی می‌کند که انسان کار خوب انجام دهد یا کار بد، هر دو با مرگش حبط می‌گردد. اما اگر خدا و معادی باشد [که هست]، آیا از خدای علیم، حکیم، قادر، عادل، رحمان، رحیم و سبحان (منزه از نقص و نیستی)، ظلم صادر می‌گردد، در حالی که ظلم خودش معلول جهل، ضعف، نیستی، ناتوانی، نقص و پیروی از هواي نفس در جهت رسیدن به خواسته‌هاست؟

خدا منزه است از این گونه وصف‌هایی که در باره ی او می‌کنند و حق تعالی به کسی ظلم نمی‌کند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (الصفات، ۱۵۹)

ترجمه: خدا منزه است از آنچه در وصف می‌آورند.

الف - اگر یک غنی کریمی به فقیری زمین، پول و سایر امکانات کشاورزی را بدهد و بگوید خودم هم بیشترین کمک را به تو می‌کنم تا کشاورزی کنی و از فقر نجات یابی؛ سپس او کشاورزی کند، اما قبل برداشت محصول به خاطر یک لذت زودگذر و احمقانه و با یک کبریت کوچک، همه ی محصول خود را به آتش بکشد، آن که به او کرم کرده ظالم است، یا خودش به خودش ظلم کرده است؟!

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴)

ترجمه: خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند لیکن مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند.

از این رو به انسان تعلیم شد که بداند خدا منزه از ظلم است، اما انسان خودش به خودش و دیگران ظلم می‌نماید.

«وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (الانبیاء، ۸۷)

ترجمه: و (به یاد آر) ذا النون (یونس بن مَتَّى) را هنگامی که خشمناک (از میان قوم خود بیرون) رفت، پس گمان کرد که ما هرگز بر او تنگ نخواهیم گرفت، پس (کارش به جایی رسید که) در میان تاریکی‌ها (ی سه‌گانه ی شب و قعر دریا و شکم نهنگ) ندا درداد که (ای خدا) جز تو معبودی نیست، تو (از هر عیب و نقصی) منزه و پاکی، حَقًّا که من از ستمکاران بودم (زیرا عملی که نتیجه‌اش نقص بهره من بود بدون توجه به جا آوردم).

چطور ممکن است که انسان ابتدا (چه در نظر و چه در عمل) خدا را با اسمای رحمان و رحیم بشناسد، و سپس شک نماید که آیا او ظلم هم می‌کند؟!

بخشش همه گناهان:

مگر به بندگان گناهکارش نفرمود کافست که از رحمت من ناامید نشوید و برگردید، آن وقت من همه ی گناهان را می‌بخشم:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشان زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه ی گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده ی مهربان است.

دروی از کبائر:

مگر نفرمود که شما دقت داشته باشید که از گناهان کبیره دوری کنید (که گمان ظلم نسبت به خدا و یا ناامیدی از رحمت او، از مصادیق بارز آن است)، خدا گناهان کوچکتر را می‌بخشد:

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (النساء، ۲۱)

ترجمه: اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می‌شوید دوری گزینید ما گناهان کوچک شما را از شما می‌زداییم و شما را به جایگاهی گرامی درمی‌آوریم.

تبدیل سینه به حسنه:

خداوند کریم، نه تنها گناه را می‌بخشد، بلکه خود گناه و آثارش را برای تائب مبدل به حسنه می‌کند که لاجرم ثوابی هم دارد:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الفرقان، ۷۰)

ترجمه: مگر کسانی که (از آنچه در آن بودند) توبه کنند و ایمان آورند و عمل شایسته نمایند، پس آنها ایند که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی‌ها می‌کند و همواره خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

یک سؤال:

وقتی خداوند متعال خود را رحمان، رحیم، کریم، غفور، عفو ... معرفی می‌نماید و می‌فرماید که شما برگردید، من نه تنها همه ی گناهان را می‌بخشم، بلکه آنها را برای شما مبدل به حسنه می‌کنم، چرا انسان باید این محکومات را رها کند و به گمان و ظنّ خطای خود تکیه و شک کند که آیا خدا ظلم می‌کند؟!

پس لازم است ما به جای آن که نگران عدالت خدای غفار، ستار، کریم و رحیم باشیم، نگران ظلم خود به خویشتن باشیم و بدانیم که تردید درباره‌ی عدالت باریتعالی و نیز نشناختن او به لطف، کرم، عفو، غفران و رحمت، خود بزرگترین ظلمی است که انسان به خودش می‌نماید.

شبهه ۶: در قرآن آمده که کفار مکر می‌کنند و خدا هم مکر می‌نماید. مگر مکر کار قبیحی نیست یا ما مثل یهودی‌های می‌گوییم از خدا نیز کار قبیح صادر می‌گردد؟ (حوزوی/قم) (۳۳ خرداد ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: کار غلط، زشت، قبیح، مضر و ... همه معلول جهل، ضعف، حرص و سایر حالات نفسانی می‌باشند که به خداوند سبحان راه ندارد. جهل نبود عقل و علم است، ضعف نبود قوت است، حرص، آز، طمع و ... به خاطر کمبود و ضرورت رسیدن به کمالی است و خلاصه همه گناه بر عدم، نیستی و نقص می‌باشند، در حالی که حق تعالی هستی و کمال محض است و هیچ گونه نیستی، عیب، نقص و کاستی به او راه ندارد، پس هیچ‌گاه و در هیچ حالت یا مصداقی، فعل غلط یا غیرحکیمانه از او صادر نمی‌گردد، او منزله (سبحان) از این گونه توصیف‌هایی است که منحصر به مخلوقات می‌باشد:

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (الصافات، ۱۵۹)

ترجمه: خدا منزله است از آنچه در وصف می‌آورند.

الف - همان طور که در سؤال آمده است، در قرآن کریم آیات بسیاری تصریح به «مکر الهی» دارد، مانند:

«وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (ال عمران، ۵۴)

ترجمه: آنها مکر کردند و خدا هم [در پاسخ آنها] مکر در میان آورد و خدا بهترین مکر کنندگان است.

«وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَّمَكْرَتًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَتَشْعُرُونَ» (التمل، ۵۰)

ترجمه: و آنها مکر بزرگی کردند و ما نیز مکر بزرگی کردیم در حالی که آنها توجه نداشتند.

ب - اما چه کسی گفته که «مکر» فعل قبیحی است. دقت شود که وقتی بیان و استدلال می‌گردد که از خداوند متعال فعل قبیح صادر نمی‌شود، یعنی آنچه از اعضا، حالات، کشش‌ها و استعدادهایی که به انسان یا سایر مخلوقات داده نیز ذاتاً قبیح نیست، بلکه هدف و شیوه‌ی تحقق و استفاده است که قبیح می‌شود. مگر شهوت جنسی، یا توان قتل قبیح است؟! مکر نیز بالذاته قبیح نمی‌باشد.

مکر، یعنی حيله یا همان چاره. منتهی انسان چون ضعیف و ناتوان است، گاهی چاره‌ی کار را در نیرنگ می‌بیند و گمان می‌کند که می‌تواند به خداوند سبحان و صمد نیز نیرنگ بزند. لذا مکرش همان نیرنگ می‌شود. اما خداوند برای پاسخ‌گویی به این نیرنگ‌ها (مکرها)، نیازی به نیرنگ متقابل ندارد، بلکه مکرشان (تدبیرشان) را با مکر (تدبیری) برتر پاسخ می‌دهد.

دقت شود که «چاره» یا به تعبیر دیگری «راه کار»، با اسباب و وسائل متناسب محقق می‌گردد. به عنوان مثال عده‌ای که شاهد عذاب الهی به اقوام گذشته بودند، می‌رفتند در غارها خانه می‌ساختند و گمان می‌کردند که اینجا از عذاب الهی محفوظ می‌مانند و بدین ترتیب به خدا نیرنگ زده‌اند، خدا هم چاره‌ی آنها را از جای دیگری می‌فرستاد که فکرش را هم نمی‌کردند «وَهُمْ لَا يَتَشْعُرُونَ». به عنوان مثال زلزله، طوفان و ... این همان پاسخ مکر به معنای نیرنگ با مکر دیگری به معنای «تدبیر» است.

ج - انسان تدبیر می‌کند، خدا هم که «مدبر الامور» است تدبیر می‌کند، اما انسان چون از سویی جاهل است و از سوی دیگر مالکیتی ندارد، در تدبیرش دست به نیرنگ می‌زند، اما خداوند متعال که علیم و مالک الملک است، نیازی به نیرنگ ندارد، بلکه نیرنگ مکاران را با تدبیر خود پاسخ می‌دهد.

پس مکر خدا، به راه‌کارهای مجازات مکاران گفته می‌شود و منشأ مکر خداوند متعال نیز تدبیر مبتنی بر علم و مالکیت او بر بندگان است که بر اساس این تدبیر، انسانی که به عصیان و حيله‌گری در برابر خدا پرداخته، مجازات می‌نماید.

علامه طباطبایی، ذیل آیه‌ی ۹۹ سوره‌ی اعراف به این مفهوم اشاره نموده و می‌افزاید: (أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) - «مکر از سوی خداوند تعالی، فقط به صورت مجازات و کیفر دادن صحیح است. بدین ترتیب که کسی معصیت کند و در پی آن خداوند او را به طوری یا از جایی که نمی‌داند، مؤاخذه نماید یا کاری کند که او را به سوی عذاب سوق دهد و او خود متوجه نشود.»

دقت شود که گاه ممکن است خداوند متعال عذابش را از راه ازدیاد نعمت بفرستد، لذا بنده‌ی کافر و مکار گمان می‌کند که حيله کرده و اوضاع خوبی دارد، در حالی که همان نعمت‌ها گرفتارش خواهد کرد و او نمی‌داند. لذا به آن «مکر خدا» گفته می‌شود.

شبهه ۷: در احادیث آمده «انتظار» بالاترین عبادت است، آیا همه ما بهترین عبادت کنندگان هستیم یا باید کار خاصی انجام دهیم؟ (۳ تیر ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: البته که «انتظار» بالاترین عبادت است و احادیث و روایات بسیاری از معصومین (علیهم السلام) در این زمینه وارد شده است که برای نمونه فقط به دو روایت ذیل بسنده می‌شود:

امام هادی (علیه السلام): «برترین اعمال شیعیانمان، انتظار فرج است» (غیبت نعمانی، ص ۱۸۰)

امام صادق (علیه السلام): «کسی که منتظر امام دوازدهم است مانند کسی است که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و برای دفاع از آن حضرت شمشیر می‌زند».

اما برای درک بهتر موضوع و نیز رسیدن به این مقام باید به دو نکته‌ی مهم توجه نمود:

الف - انتظار چیست؟

مسلمان و بویژه شیعه‌ای که «منتظر» است، باید بسیار دقت و تأمل کند که منتظر چیست و منتظر چیست؟

آیا منتظر است امامی به دنیا آید؟ خیر. امام او در سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمده است.

آیا بی امام، رهبر و هادی مانده و منتظر است تا خدا به او امامی عنایت کند؟ خیر. خدا هادی است و قبل از آن که بشر بفهمد نیاز به امام دارد، خود این نیاز را مرتفع نموده است.

آیا منتظر است که امام او از پس پرده غیبت بیرون آید و او بتواند امامش را ببیند؟ خیر. چرا که دیدن امام اگرچه فیض است، اما مشکلی را حل نمی‌کند. بسیاری امام علی (علیه السلام) را دیدند، اما پیرویش نمودند، بسیاری نیز امام حسن و امام حسین و سایر ائمه (علیهم السلام) را دیدند، اما آنها را کشتند. مضافاً بر این که مگر همه ی امت اسلامی حضرت رسول اعظم و همه ی شیعیان اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) را می‌دیدند؟! پس صرف دیدن، اگرچه توفیق و فیض است، اما دردی دوا نمی‌کند.

پس ما منتظر چه هستیم؟ از چه محروم شده‌ایم که منتظر آن هستیم؟ چه مشکل و معضلی داریم که منتظریم مرتفع گردد؟

یک نگاه کوتاه به آیات و احادیث و روایات نشان می‌دهد که ما فقط منتظر «قیام» و سپس برقراری «حکومت عدل الهی» به حاکمیت امام معصوم (علیه السلام) هستیم. (حالا مرتب بگویند دین از سیاست جداست!).

ب - انتظار چگونه است؟

نحوه و چگونگی هر انتظاری، باید با هدف و منتظر (آنچه انتظار تحقق و وقوعش را داریم) تناسب و انطباق داشته باشد.

بدیهی است که در هیچ موضوعی، معنای انتظار، دست روی دست گذاشتن و نگاه کردن نمی‌باشد، چه رسد به انتظار فرج، ظهور، قیام و استقرار حکومت جهانی اسلام.

کسی که منتظر است در امتحانات درسی یا کنکور یا ... قبول شود، درس می‌خواند - کسی که انتظار دارد به وصال معشوقی برسد، برای ازدواج با او تلاش می‌کند - کسی که انتظار گشایش و رزق بیشتر دارد، برنامه‌ریزی و تلاش بیشتری می‌کند...؛ پس کسی که منتظر قیام و حکومت عدل است، باید تلاش کند که اولاً شناخت خود را افزایش دهد، ثانیاً خودسازی را کاملتر نماید، تقوا را بیشتر رعایت کند، با قرآن، سنت (سیره ی اهل عصمت (علیهم السلام)) و احکام اسلامی بیشتر آشنا شود و تبعیت نماید - جهاد را مضاعف نماید و با اخلاص، بصیرت، ذوق، شوق و امید، برای گسترش اسلام و زمینه‌سازی قیام و حکومت آن حضرت تلاش نماید. باید سعی نماید افسر لایقی باشد و اگر نتوانست، دست کم سرباز محکمی باشد.

چنین انتظاری عین جهاد لحظه به لحظه در راه خداست، لذا به مثابه‌ی شمشیر زدن در بدر و احد و در رکاب حضرت رسول الله (صلوات الله علیه و آله) است و پاداش صدها بارشهادت دارد. لذا امام سجاد (علیه السلام) می‌فرمایند:

«هر که در دوران غیبت قائم ما، بر ولایت ما ثابت قدم باشد، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهدای بدر و احد را به او عطا می‌فرماید.» (کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۲)

اللهم صل علی محمد و آل محمد

و عجل فی فرج مولانا و امامنا المهدي (علیه السلام)

شبهه ۸: اصول اعتقادی در اصل سه تاست که عبارتند از توحید، نبوت، معاد، پس چرا تشیع عدل و امامت را افزوده است؟ مگر عدالت یکی از صفات ثبوتی حق تعالی نیست؟ (ارشد/تهران) (۵ تیر ۱۳۹۳)

«ایکس - شبهه»: این مبحث را از منظرهای متفاوتی می‌توان مورد بحث قرار داد و حتی می‌توان بین «اصول اعتقادی» با «اصول دین» تفکیکی قائل شد و شاخه‌هایی را برای وجه تمایز موحدین برشمرد.

الف - می‌توان گفت که در اصل، اصول اعتقادی دوتاست که عبارتند از توحید و معاد. بخش اول که توحید است موحد را از کافر جدا می‌کند و بخش دوم که معاد است، موحد را از مشرک جدا می‌کند.

در این عالم بسیاری بوده و هستند که اصلاً وجود خدا را قبول ندارند که سابق به آنها دهریون می‌گفتند و امروزه ماتریالیسم یا به فارسی ماده‌گراها خوانده می‌شوند، عده‌ی بسیاری نیز هستند که خدا را قبول دارند، اما آخرت را قبول ندارند. در واقع مبدأ را قبول دارند، ولی معاد را قبول ندارند. لذا شاهدیم در آیات قرآن کریم به همه‌ی این گروه‌های اعتقادی اشاره شده است. حتی بیان شده که بسیاری از کفار، خدا را قبول دارند، اما مشکلشان این است که آخرت را قبول ندارند:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَآتَىٰ يُوقُونَ» (العنکبوت، ۶۱)

ترجمه: و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت الله پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوند؟!

با دقت و تأملی در آیات قرآن کریم معلوم می‌شود که مشکل اصلی بشر کفر محض نیست، بلکه قبول داشتن خداوند متعال به عنوان مبدأ خلقت، برای کمال کافی نیست و اغلب مشکلات اعتقادی، اخلاقی و رفتاری بشر به خاطر عدم باور و اعتقاد به معاد است.

«وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ» (المؤمنون، ۷۴)

ترجمه: و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه [درست] سخت منحرفند.

پس اصل الاصول در اعتقادات همان «توحید» است و موضوعات دیگری چون معاد یا نبوت نیز به آن برمی‌گردد و سپس «معاد» است که هدایت را که توسط نبی، کتاب و امام صورت می‌پذیرد ضروری می‌سازد. لذا فرمود «رسول، کتاب و میزان» را با هم نازل کردم و رسولش فرمود: من از میان شما می‌روم، اما دو ثقل دیگر را باقی می‌گذارم. و در مورد معاد نیز «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و «الیه المصیر» همین معناست و تأکیدات مکرر به اعتقاد به معاد نیز برای تحقق همین معناست.

ب - حال ممکن است بسیاری باشند که مبدأ و معاد را قبول داشته باشند، اما بگویند همین معانی و معارف در ادیان دیگر نیز هست. در اینجا «اصول دین» مطرح می‌شود و قبول نبوت شخص پیامبر عظیم‌الشان اسلام و کتاب او به نام قرآن کریم، وجه تمایز مسلمانان با سایر موحدین و معتقدین به مبدأ و قیامت می‌گردد. لذا باریتعالی به همه‌ی اهل ایمان به خدا و قیامت و جمیع بشر در طول اعصار و قرون امر می‌نماید که به خدا، رسول و کتابش ایمان بیاورند تا هدایت شوند:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (الأعراف، ۱۵۸)

ترجمه: بگو ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم همان [خدایی] که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس به خدا و فرستاده‌ی او که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، ۱۳۶)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

ج - پس معلوم شد که اصول اصلی اعتقادی که عبارت از توحید و معاد بود، در اصول دین که وجه متمایز مسلمانان است، به «توحید، نبوت و معاد» تقسیم گردید و گفته شد که اصول دین سه تاست.

د - اما در میان همین نیز مسلمانان مذاهب متفاوت پدید آمد. اختلاف نظرات این مذاهب فقط در سطح احکامی چون وضو یا بستن دست در نماز یا سجده بر مهر نبوده و نیست، بلکه اختلافاتی وجود دارد که نوع بینش، جهان‌بینی، توحید و خداشناسی، نبوت و اسلام و بالتبع کل دین را متفاوت و حتی منحرف می‌نماید، که یکی از آنها اعتقاد به عدل است و دیگری به امامت.

گروهی معتقد به جبر محض شدند و گروهی معتقد به تنفیذ اختیار محض گردیدند؛ اشاعره و معتزله پدید آمدند و گروه سومی نیز (سلفی‌ها و پیروان ابن تیمیه مانند وهابی‌ها)، نه تنها گفتند کتاب کافیهست و حتی رسول^(ص) را کنار زدند، بلکه برای خداوند سبحان نیز جسمیت قائل شدند.

بدیهی است که اعتقاد به «جبر محض» یا «اختیار محض»، با هدایت، شریعت و در نتیجه معاد منافات دارد و عدل الهی در این معنا را نفی می‌نماید و اعتقاد به رها شدن مردم پس از رحلت رسول اکرم^(ص) و قطع شدن هدایت الهی نیز با حکمت و عدل و نبوت و به طور کل عقلانیت منافات دارد. لذا تشیع این دو اصل را لازمه ی اعتقاد به «توحید، نبوت و معاد» بیان داشت و این نیز وجه تمایز مسلمانان اهل تشیع، با دیگر مسلمانان می‌باشد.

آری، عدل یکی از صفات ثبوتیه مانند دیگر صفات الهی می‌باشد، اما علم، حکمت، رحمت، قدرت و غنای الهی زیر سؤال نرفته است، بلکه عدل در رابطه با قیامت زیر سؤال رفته است، لذا تشیع بر آن تأکید و تصریح می‌نماید.

حال برخی این سه اصل و یا این پنج اصل را اصول اعتقادی می‌نامند، برخی دیگر اصول دین می‌نامند و برخی نامش را اصول «دین و مذهب» گذاشته‌اند، اینها همه اسم‌گذاری است. مهم این است که اگر در اعتقادات و نگرش دینی «عدالت و امامت» خدشه وارد گردد، سه اصل دیگر نیز خدشه‌دار می‌شود و انسان بر صراط مستقیم قرار نمی‌گیرد تا به کمال برسد.

شبهه ۹: اعتقاد به مهدویت مشترک اهل تشیع و تسنن است، اما چگونه ثابت می‌کنید که حضرت حجت (علیه‌السلام) به دنیا آمده است؟ (گرگانی/قم) (۶ تیر ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: شاید صرف «تولد یک شخص یا شخصیت»، موضوعی تاریخی باشد که آن وقت اقوال دانشمندان، مورخین و معاصرین که به لحاظ سند معتبر و به لحاظ نقل متواتر است، بهترین و محکمترین دلیل تاریخی می‌باشد.

اما گاهی یک گزاره‌ی تاریخی به دین نیز مربوط می‌گردد که به غیر از اقوال مورخین، کلام وحی و اهل عصمت (علیهم‌السلام) مبین و مؤید آن است، مثل آنچه در تاریخ انبیای گذشته یا اصحاب کهف، یا قوم عاد و ثمود در قرآن کریم آمده است و یا بیاناتی از اهل عصمت^(ع) نسبت به انبیایی که در قرآن نامشان نیامده است.

اما گاه یک گزاره‌ی تاریخی نقش مستقیمی در چگونگی اعتقادات دارد، مثل آن که آیا حضرت مسیح^(ع) به صلیب کشیده شد یا خیر؟ پیامبر اکرم^(ص) هجرت نمود یا خیر؟ آیا واقعه‌ی غدیر خم اتفاق افتاد یا خیر؟ آیا اشخاصی به اسم و رسم به امامت و ولایت و خلافت معرفی شده‌اند یا خیر؟ آیا امام زمان (علیه‌السلام) به دنیا آمده است یا خیر؟

در این مقال استدلال‌ها و استنتاج‌های عقلی و مباحث کلامی نیز به اقوال و مستندات اضافه می‌شود. ذیلاً به همه‌ی شاخص‌ها با بیان مثالی اشاره می‌شود:

قرآن:

اگر خداوند حکیم در کلام وحی فرمود اعمال همه‌ی انسان‌ها و آثار آن اعمال تا قیامت و همه چیز را نزد «امام مبین» جمع می‌کنم و پیامبرش^(ص) فرمود مصداق این آیه علی و اولاد او (علیهم‌السلام) هستند، پس حتماً باید این امام در تمامی زمان‌ها وجود داشته باشد.

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: آری ما مییم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند با آثار [و اعمال]شان درج می‌کنیم و هر چیزی را نزد امام روشن برشمردیم.

یا اگر فرمود که در آخرت هر امتی را با امامش محشور می‌کنم، معلوم می‌شود که اولاً همگان از امامی حق یا باطل پیروی می‌کنند و ثانیاً محال است که امتی بدون امام حق بماند:

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند آنان کارنامه‌ی خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته‌ی خرمایی به آنها ستم نمی‌شود.

یا اگر فرمود در شب قدر ملائک و روح را نازل می‌کنم و امر کلیه امور عالم هستی را ابلاغ می‌کنم، معلوم می‌شود باید مهبطی برای این نزول و دریافت اوامر و احکام الهی باشد که حتماً انسان کامل است.

«تَنزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ» (القدر، ۴)

ترجمه: در آن [شب قدر] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند.

حدیث:

وقتی پیامبر اکرم^(ص) می‌فرمایند: «وَمَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» - هر کس امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است»، معلوم است که برای هر عصر و زمانی باید امامی باشد. چنانچه حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ بَلِّ لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ إِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا ، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷)

ترجمه: آری خداوندا! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند. آن حجت و امام یا ظاهر و مشهور و یا ترسان و مستور است.»

عقل و حکمت:

محال است که خداوند علیم، حکیم و هادی، لحظه‌ای عالم خلقت را بدون خلیفه و انسان محتاج و مختار را بدون هادی رها کند و سپس از آنها انتظار رشد نیز داشته باشد و مؤاخذه نماید. لذا امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِي أَرْضَهُ مَنْ حُجَّتْ طَرْفَةَ عَيْنِهِ ، إِمَّا ظَاهِرًا وَ إِمَّا بَاطِنًا» (بحار الانوار ۴۱/۴۷)

ترجمه: به درستی که خداوند متعال زمین را به اندازه‌ی یک چشم زدن از حجت خالی نمی‌گذارد، خواه ظاهر باشد یا پنهان.

و یا می‌فرماید: «اگر مردم زمین تنها دو کس باشند یکی از آن دو امام است و فرمود: آخرین کسی که بمیرد امام خواهد بود تا کسی بر خدای عزوجل احتجاج نکند که او را بدون حجت واگذاشته است.»

(اصول کافی/ ص ۲۵۴-۲۵۳)

تاریخی:

پس از آیات و روایات و دلایل عقلی و حکمی بر ضرورت وجود انسان کامل در هر عصر و زمان که امام و پیشوای مردم باشد، نوبت به اقوال تاریخی می‌رسد.

بدیهی است که شیعه با توجه به اعتقاد راسخ به استمرار امامت در اهل بیت (ع) و دلایل و مستندات حدیثی و تاریخی هیچ شکلی در این میلاد ندارد، لذا بهتر است فقط به چند نقل کوتاه از منابع اهل سنت اشاره گردد. البته منظور این نیست که الزاماً بیان آنها سند صحت است، بلکه برای آن که معلوم شود آنها نیز اذعان کرده‌اند، اما ...:

*- شیخ سلیمان قندوزی گوید: «خبر معلوم و مسلم، در نزد مؤتقان، این است که ولادت قائم (ع)، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری، در شهر سامرا واقع شده است.» (بنایع المودّة، قندوزی، ج ۳، ص ۱۴۴)

*- علی بن حسین مسعودی (مورّخ شهیر اهل سنت)، نوشته است: "در سال ۲۶۰ ابومحمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بی علی بن ابیطالب علیهم السلام، در زمان خلافت معتمد عباسی درگذشت. او به هنگام درگذشت، ۲۹ سال داشت، و او پدر مهدی منتظر است." ("مروّج الذهب"، مسعودی، ج ۴، ص ۱۹۹)

*- عبدالوهاب شعرانی به نقل از علمای به نام اهل تسنن می‌نویسد: «مهدی، فرزند حسن عسکری است که در نیمه ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج ه.ق متولد شد و زنده باقی خواهد ماند تا با عیسی (علیه السلام) ظهور کند و اکنون که سال نهم و پنجاه و هشت هجری است، هفتصد و سه سال از عمر شریف او می‌گذرد» (البواقیت و الجواهر - در شرح آرای اکابر اهل تسنن)

*- سبط ابن جوزی حنفی می‌نویسد: «حضرت حجّت مهدی، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است کنیه او ابوعبدالله و ابوالقاسم است و اوست حضرت حجت و صاحب الزمان و قائم منتظر» سپس از عبدالله ابن عمر روایتی نقل می‌کند از رسول گرامی اسلام که «در آخر الزمان مردی از فرزندان من قیام می‌کند که نامش همانند نام من و کنیه‌اش همانند کنیه من است و زمین را از عدل و داد پر می‌کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده است» (تذکره الخواص، چاپ بیروت سال ۱۴۰۱ ه.ق ص ۳۲۵)

شبهه ۱۰: آیا خداوند متعال همه انسانها را با یک استعداد خلق کرده است؟ اگر چنین است، چرا یکی ثروتمند می‌شود و یکی فقیر؟ (دیپلم/رشت) (۱۳ تیر ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: مهم است که «استعداد» را چه و از کدام منشاء بدانیم؟ انسان دارای بُعد مادی و بُعد معنوی است، لذا استعدادهای مادی و معنوی دارد که هر کدام ریشه و منشائی دارند. در یک جمله ی ساده می‌توان بیان داشت که منشأ استعدادهای مادی «غریزه ی حیوانی - بر اساس شهوت و غضب» است و منشأ استعدادهای معنوی همان «فطرت» است.

الف - خداوند متعال همه ی انسانها را بر اساس «فطرت» آفریده است و فطرت منشأ استعدادهای لازم برای کامل شدن است. پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ...»؛ هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود. و امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این حدیث فرمودند: یعنی انسانها بر فطرت خدانشناسی آفریده شده‌اند. (المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۱۹۲، به نقل از اصول کافی) - که البته لازمه ی کامل شدن و آدم شدن و به فلاح رسیدن، همین خدانشناسی و بندگی اوست.

ب - غریزه ی حیوانی و کلیه ی صفات و نیازهای بدنی (حیوانی)، فرسایشی و در نهایت فانی هستند، اما فطرت فناپذیر نیست، با هیچ عاملی نیز از بین نمی‌رود، اما به علل متفاوتی محجوب می‌شود و نورافشانی نمی‌کند. مثل آینه یا چراغی که روی آن پرده ی ضخیمی بکشند.

ج - اما تردیدی نیست که خداوند متعال نه تنها هیچ دو موجود و از جمله دو انسانی را مثل هم خلق نکرده است، بلکه عین هم بودن موجودات به مثابه ی بر هم زدن حکمت و نظام خلقت است. چرا که هر یک در این نظام جایگاه و نقشی دارند. لذا حتی دو انگشت یا خطوط آن نیز مثل هم نیستند. معنای «عدالت» نیز شباهت و مساوات نیست، بلکه قرار دادن هر چیزی در جای خودش می‌باشد.

پس خداوند حکیم هر موجودی را که خلق می‌کند، با همه ی قابلیت‌ها و استعدادهایی که همان موجود می‌تواند داشته باشد خلق می‌نماید و به همان تناسب او را نقش‌آفرین می‌نماید و به میزان نقش و وظیفه‌اش او را مکلف نموده و به میزان تکلیف نیز مؤاخذه می‌نماید. لذا فرمود:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (الطلاق، ۷)

ترجمه: خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند.

و فرمود:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست

د - اما این که چرا یکی ثروتمند یا ... می‌شود و یکی نمی‌شود، عوامل درونی و بیرونی شناخته شده و نشده ی بی‌شماری دارد؛ از جمله آن که: بخشی به حکمت الهی در آفرینش هر انسان و نقش او در کارگاه هستی مربوط است.

فقط مسئله ثروت و فقر نیست، بلکه تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. قرار نیست که همه انیشتاین، ملاصدرا یا آیت الله بهجت^(ه) شوند. هدف واحد برای همگان آدم شدن و به کمال خود رسیدن است که مستلزم بندگی است، اما ظرفیت‌ها و نقش‌ها متفاوت است و بالتبع جایگاه‌ها و وظایف نیز متفاوت است و بر هر کسی استعداد لازم جهت ایفای نقشش داده شده است و هنر انسان این است که استعدادهای خود را بشناسد و به آنها فعلیت ببخشد.

عامل دیگر، سعی و تلاش هر کس می‌باشد:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (النجم، ۳۹)

ترجمه: و (دیگر) این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

پس اگر کسی تنبلی کرد، نمی‌تواند بهانه بیاورد که لابد خدا به من استعدادش را نداده بود.

از عوامل دیگر شرایط بیرونی است. دنیا نه بهشت است و نه دار مکافات، بلکه فقط دار عمل است و انسان‌ها با اراده رفتارها و اعمالی دارند که روی خود و دیگران اثر می‌گذارد. از جمله ی رفتارهای مضر و خسارت‌بار برای خود و دیگران، «ظلم» در انواع، ابعاد و عرصه‌های گوناگون آن است و همین عدم رعایت «قسط» و پیشه کردن ظلم، در بُعد اقتصادی، سبب ازدیاد فواصل طبقاتی می‌گردد. لذا در کالم وحی مکرر بر رعایت قسط و عدل و دوری کردن از ظلم تأکید نموده است.

از دیگر عوامل، نظم در امور است. گاه یک فرد کافر، منظم و براساس برنامه‌ریزی عمل می‌کند، اما یک مسلمان ممکن است که هیچ نظم و برنامه‌ای را تدوین و رعایت نکند...، خُب معلوم است که موفق نخواهد بود. جهان منظم خلق شده است. و البته هزاران عامل دیگر نیز نقش داشته و مؤثر می‌باشند.

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۱۱: امام زمان (علیه السلام) ظهور می کنند و مردم زمان خود را نجات می دهند، پس تکلیف مردمی که تا آن زمان زیسته و مرده اند چه می شود؟ (دیپلم انسانی/ تهران) (۱۶ تیر ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: قبلاً بسیار توضیح داده شد که امام معصوم (علیه السلام) از دو شأن برخوردار است که یکی از آنها «ولایت و امامت» است که مردم چه بخواهند و چه نخواهند، او از جانب خداوند حکیم به ولایت و امامت تعیین شده است و به وظایف خود در این زمینه عمل می نماید. اما شأن دیگر «حکومت» است. یعنی در واقع این امام معصوم (ع) است که باید حاکم باشد و حکومت و امور مربوط به آن را اداره نماید. اما استقرار یک حکومت و دوام آن مستلزم مساعد بودن زمینه است و این زمینه از سوی ملائک مساعد نمی گردد، بلکه به انسان ها و امت و واگذار شده است. یعنی در یک جمله حکومت مبتنی بر خواست مردم است.

البته معنای «خواست مردم» این نیست که مردم هر چه خواستند، همان حق و درست است، بلکه این است که مردم سرنوشتشان را خودشان تعیین می کنند و آنچه خواستند محقق می شود و به نتیجه ی خواست و اراده ی خود می رسند. پس اگر توده ی مردم اصحاب سقیفه را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) ترجیح دادند، از حکومت او محروم شده و تحت حکومت همان هایی که خواستند درمی آیند. اگر معاویه و یزید را امیرالمؤمنین خود شناختند و امام حسن (علیه السلام) را ذلیل کننده ی مؤمنین خواندند و امام حسین (علیه السلام) را خروج یافته از دین و مهذور القلمداد نمودند، همین طور می شود که شد.

پس اگر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تاکنون ظهور ننموده اند، جسم یا روحشان غایب نیست، بلکه قیام و استقرار حکومتشان غایب است و مقصر، مردم در هر عصری هستند که مؤمن، بیدار، بصیر و خواهان حکومت ایشان نگردیدند.

این غیبت از حکومت، اختصاصی به امام زمان (عج) ندارد و به جز ۲.۵ سال در زمان حضرت علی و ۶ ماه در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام، در زمان سایر ائمه معصومین (ع) نیز امامان از مسند حکومت غایب بودند. لذا تنها فرق این عصر با اعصار گذشته، دیدن و ندیدن حضوری است.

زمانی که هر امام عصری، حکومت ندارد، مردمی که خودشان بخواهند، از فیض و برکات وجود او بهره مند می گردند، اما از حکومت عدل الهی و استقرار قسط و برکات حکومت امام معصوم (ع) محروم هستند. چرا که خودشان نمی خواهند و بر این امر وحدت نمی کنند و اگر بخواهند، ظهور می رسد. چنانچه امام زمان (علیه السلام)، ضمن دعا برای شیعیان که فعلاً تنها یاران او هستند و انتظار مساعد نمودن زمینه از آنها می رود و به همین دلیل آنها را «منتظر» می خوانند، می فرماید: اگر وحدت می کردند، ظهور می رسید:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهُ لِيَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِّنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا...» (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷ و الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹)

ترجمه: اگر شیعیان ما - که خداوند آن ها را به طاعت و بندگی خویش موقف بدارد - قلب هایشان در وفای به عهد و پیمانی که بر ایشان است، اتحاد و اتفاق می داشت، یمن ملاقات ما به تأخیر نمی افتاد و هر آینه سعادت دیدار ما زودتر نصیبشان می گشت، مشاهده ای با شناختی درست و صداقتی از سوی آنان به ما ... (ترجمه کمی روان بیان شده است)

جمع بندی:

الف - امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف): وجود دارند. امام، ولی الله، خلیفه الله و حجت الله عصر و زمان هستند. به وظایف و تکالیف خود عمل می کنند و مردمان چه بشناسند و چه نشناسند و چه بخواهند و چه نخواهند، از فیض وجود او بهره مند می گردند و البته هر کس بشناسد و رجوع نماید، بهره ی بیشتری می برد.

ب - طبق آیات الهی، هدایت فردی برای همگان وجود دارد. پس هر کس ایمان بیاورد و تقوا پیشه کند به راه نجات، رشد و کمال هدایت خواهد شد؛ اما کمال اجتماعی که تأثیر مستقیم و بسیاری بر کمال فردی نیز دارد، منوط به استقرار حکومت عدل الهی است.

ج - حکومت نیز امری است که مبتنی بر خواست مردم است. پس اگر حکومت معصومین^(ع) تاکنون محقق نگردیده است، علتش این است که مردم (به ویژه شیعیان و منتظران) خواهان آن نبوده‌اند.

د - به خودمان و مردم خودمان که شیعه و منتظر هستند نگاه کنیم. تا چه حد ایشان را می‌شناسیم؟ تا چه حد خواهان حکومت ایشان هستیم؟ تا چه حد برای تحقق چنین حکومتی دعا و تلاش می‌نماییم؟ آیا عموماً آمادگی اجرای ساده‌ترین احکام را داریم که آمادگی پذیرش احکام حکومت عدل الهی را داشته باشیم؟ برخورد ما با همین نظام جمهوری اسلامی ایران که آغاز و تلاشی برای زمینه‌سازی است و هنوز گامی در مقدمه است، چگونه می‌باشد؟

ه - البته خواستن به این نیست که الزاماً همه‌ی مردم دنیا حضرت مهدی^(عج) را بشناسند و طالب حکومتش باشند. بلکه عده‌ی قلیل و لازم برای اداره‌ی جهان و عده‌ی کثیری از شیعیان و مسلمانان آماده می‌شوند و سایرین نیز از ظلم ستمگران خسته و از منجی‌گری و نجات به وسیله‌ی دیگران ناامید شده و به جای گرایش به «ایسم»‌ها و احزاب یا مدعی‌ها، طالب منجی الهی می‌شوند. چنانچه بروزها و نمودهایی از این بیداری و دین‌گرایی و حتی اسلام‌گرایی (به رغم تشدید اسلام‌هراسی) را در دنیا شاهدیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل لولیک الفرج

شبهه ۱۲: در آیاتی فرمود که «چشم و گوش آنها را مهر می‌زنیم»؛ آیا اگر چنین نشود ممکن است که برگردند و آیا این با عدل الهی در تضاد نیست؟ (کارشناس هنر/ یزد) (۲۰ تیر ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: ابتدا دقت کنیم که در این عالم خلقت، هیچ چیزی با عدل الهی در تضاد نیست. عدل یعنی «قرار دادن هر چیزی در جای خودش» و عالم هستی، تجلی علم و حکمت الهی است.

خداوند متعال برای هدایت ما نشانه‌هایی قرار داده است، برخی از این نشانه‌ها را به قلم صنع (صنعت، خلقت) نوشته و برخی دیگر را به قلم وحی نوشته و بر انبیایش نازل نموده است تا او را بهتر بشناسیم. پس قطعاً در قرآن کریم آیه‌ای یافت نمی‌شود که دلیلی متناقض بر علم، حکمت و عدل الهی باشد. از این رو خوب است که ذهن کار کند، برایش پرسش ایجاد شود که مثلاً این موضوع چگونه می‌شود و یا تعریف و توضیحش چیست؟ اما این که ذهن سریع هر سؤالی در مقابل علم خدا، حکمت خدا، رحمت خدا، عدل خدا و ... قرار دهد و بخواهد به آیات قرآن برای رد خدا استدلال کند، درست نیست و جای تأمل دارد.

یک موقع اصلاً کسی خدا را قبول ندارد و یا نمی‌شناسد، قرآن کریم را به عنوان کلام وحی قبول ندارد؛ آن یک امر دیگری است و باید در موضوعات دیگری مورد بحث قرار گیرد، اما کسی که خدا را قبول دارد، پس می‌داند که ظلم به حق تعالی راه ندارد و همچنین کسی که قرآن را قبول دارد که بدان استناد می‌نماید، باید مطمئن باشد که قرآن کلام خداست و نباید آیات آن را ضد خود او مورد استفاده قرار دهد. این سوءاستفاده است. پس پاسخ «آیا با عدل خدا منافات و ضدیت ندارد»، همیشه منفی خواهد بود.

الف - آیه ی مورد بحث و ترجمه ی آن به شرح ذیل است:

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (البقره، ۷)

ترجمه: خداوند بر دلها و بر گوش‌های آنان مهر (شقاوت) نهاده، و بر دیدگان‌شان پرده‌ای (از غفلت) است و عذابی بزرگ خواهند داشت.

و البته آیات بسیاری در این معنا وجود دارد، مانند:

«وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوُوا عَلَى أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا» (الإسراء، ۴۶)

ترجمه: و (به مجازات کفرشان) بر دل‌های آنها پوشش‌هایی (از غرور و حبّ جاه و مال) قرار داده‌ایم که مبادا آن را بفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی (قرار داده‌ایم)، و چون پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی در حال تنفر پشت می‌کنند.

در قرآن کریم آیات بسیاری نیز در نقطه ی مقابل قرار داد که می‌فرمایید، شرح صدر برای فهم اسلام می‌دهیم، حفظ می‌کنیم، هدایت می‌کنیم، راه خروج را نشان می‌دهیم، در صورت تقوا «فرقان» می‌دهیم که حق و باطل را تمیز دهند و ...

ب - اما نه اختیار از گروه اول سلب می‌گردد و نه از گروه دوم و این پرده یا آن هدایت، هیچ کدام جبری نیست. این انسان است که خود را در این میدان یا در آن شرایط قرار می‌دهد.

به عنوان مثال: اگر بیان شد «اگر کسی در آب فرو رود، دیگر صدای بیرون را نخواهد شنید» و یا «اگر چشمش را ببندد، دیگر چیزی را نخواهد دید»، دلیل نمی‌شود که نتواند از آب بیرون بیاید و یا نتواند چشمش را باز کند. و همچنین اگر بیان شد که به کلیه ی حاضرین در این جلسه امتیاز داده می‌شود، دلیل نیست که کسی نتواند از آن جلسه خارج شود.

قانون خدا این است که قلب کافر شقی می‌شود و قلب شقی فهم نمی‌کند. این قانون خلقت است، لذا می‌فرماید: قلبشان را مهر می‌کنیم. اما معنایش این نیست که باب بازگشت (توبه) را نیز می‌بندیم. بلکه این بیان فعل آن فرد یا افراد است، نه بیان آینده‌ی آنها.

لذا انسان تا هنگامی که به حالت احتضار نرسیده است و مرگ را با چشم ندیده است، قابل بازگشت است و خداوند کریم نیز توبه پذیر می‌باشد. پس به محض این که بازگشت، قلب و چشم و گوشش باز می‌شود و فهم می‌کند.

شبهه ۱۲: به کسانی که می‌گویند: خدا الکتریسته است، بینگ بنگ را پیش می‌کشند و مدعی‌اند خدا وجود ندارد و لجاجت هم دارند چه بگوییم؟ (مهندسی مکانیک/اصفهان) (۳۳ تیر ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: اولاً اگر کسی لجاجت دارد، به او هیچ نگوید، چون هیچ فایده‌ای ندارد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (البقره، ۶)

ترجمه: در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی بر ایشان یکسان است [آنها] نخواهند گروید.

عناد و لجاجت، راه عقل، فطرت، علم، بصیرت و به طور کلی فهم را می‌بندد. البته در هر موضوعی و نه فقط در توحید.

ثانیاً باید دقت نمود که «خدا وجود ندارد» با «خدا الکتریسته، انرژی و ... است»، تفاوت دارد، چرا که یکی در مقام انکار است و دیگری در مقام توصیف، هر چند توصیف غلط.

ثالثاً ابتدا لازم است هر دو گروه تعریف مشخص خود را از «خدا» ارائه دهند و سپس تکذیب کرده و یا توصیف نمایند. پس اگر کسی هیچ تعریفی ندارد، نه می‌تواند بگوید که «نیست» و نه می‌تواند او را به الکتریسته یا انرژی یا هر چیز دیگری «توصیف» نماید.

الف - رد کردن وجود خدا دلیل عقلی می‌خواهد، همچنان که قبول آن دلیل عقلی می‌خواهد. پس با شعار، ادعا، تئوری، نظریه، فرضیه ... به انضمام لجاجت، نمی‌توان داعیه رد وجود خدا را نمود.

کسی که معتقد است خدا الکتریسته است، قطعاً نه تعریف درستی از خدا دارد و نه از الکتریسته. بدیهی است هیچ پدیده‌ای که قبلاً نبوده و بعداً به وجود آمده و دائم در حال تغییر و تبدیل است (حدوث و فنا)، خدا نیست. از جمله الکتریسته یا انرژی، یا ماده ی اولیه و

ب - عقل، علم و وحی اثبات نموده است که هیچ چیزی خود به خود و بدون عامل پدید آورنده به وجود نمی‌آید و این سلسله علل ادامه دارد تا برسد به وجودی که «هستی» عین ذات اوست. پس او پدیده نیست که پدید آورنده بخواهد - سابقه ی نیستی ندارد که به وجود آمدنش علت بخواهد - نقص و کاستی به او راه ندارد که با غیر به کمال رسد. حال چه کسی ثابت کرده که الکتریسته، انرژی، ماده اولیه و ...، دارای چنین ویژگی‌هایی می‌باشند؟! با عقلانیت و دلایل عقلی به اثبات رسیده است و یا با علم تجربی و دلایل حسّی؟!

بدیهی است وجودی که هستی محض باشد، کمال محض است، لذا حدپذیر نیست؛ وقتی حدپذیر نبود، دویت نیز به او راه ندارد، تجزیه و ترکیب نمی‌شود؛ پس واحد و احد است، لم یلد و لم یولد است و به همین دلیل مثل و مانندی نیز ندارد و «لیس کمثله شیء» می‌باشد. حال آیا انرژی یا ماده و ... چنین هستند؟!

ج - بیگ بنگ (یا انفجار بزرگ اولیه) یک تئوری است. اگر اثبات شود، پیدایش خود را به اثبات رسانده است نه این که وجود خالق را نفی نماید.

ج/۱ - نظریه ی بیگ بنگ مدعی است که عالم هستی با یک انفجار پدید آمده است. بدیهی است که عدم منفجر نمی‌گردد. پس باید چیزی بوده باشد که آن منفجر شده باشد.

ج/۲ - اگر مدعی شوند که آن چیز همان ماده ی اولیه بوده است، دور تسلسل آغاز می‌شود، چرا که سؤال خواهد شد که آیا آن ماده ازلی بوده است؟ قطعاً پاسخ منفی است، چرا که ماده، محدود، مرکب و قابل تجزیه است، پس هستی عین ذات آن نیست و نمی‌تواند ازلی باشد. امکان عدم و وجود در آن مساوی است، (ممکن الوجود است)، پس برای پیدایش او علتی لازم می‌آید.

ج/۳ - مدعی می‌شوند که «انرژی» عامل پیدایش خلقت است و این انرژی ازلی است، یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود. حال سؤال پیش می‌آید که «انرژی» چیست؟ آیا ماده است یا غیر ماده؟ قطعاً نمی‌توانند بگویند که غیر ماده است، چرا که غیر ماده را قبول ندارند، لذا باید بگویند که ماده و مادی است. پس همان قوانین ماده که پدیده (مخلوق) و محدود و متغیر و مرکب و تجزیه‌پذیر ... و ممکن الوجود است، به آن هم اطلاق می‌شود.

ج/۴ - مدعی می‌شوند که بیگ بنگ یک تصادف است و عالم هستی تصادفی ایجاد شده است! در حالی که تصادف به آن معنایی که انتزاع می‌کنند، اصلاً در عالم وجود ندارد. این که ما علت وقوع حادثه یا پیدایش پدیده‌ای را ندانیم، دلیل نمی‌شود که علتی وجود نداشته باشد، مضافاً بر این که سؤال می‌کنیم چه چیزی با چه چیزی یا با خودش تصادف کرده است؟ آیا عدم با عدم تصادف کرده است و بعد عالم هستی پدید آمده است؟! آیا ممکن است که از عدم هستی پدید آید؟

ج/۵ - برخی نیز مدعی شده‌اند که انرژی یک نیرو و توان فوق العاده و ناشناخته است و سپس تمامی صفات الله (اسماء الله) را بر آن حمل می‌کنند و می‌گویند: انرژی چنین اوصافی دارد! این دیگر همان لجاجت است، یعنی به ضرورت وجود چنین واجب الوجودی اذعان می‌کنند، اما نمی‌خواهند نام الله، یا خدا را بر زبان بیاورند.

ج/۶ - علم تجربی که موقوف به تجربه ی حسی است، می‌تواند اثبات کند که زمین هست، جاذبه هست، کهکشان هست، انرژی هست و ...، اما چگونه می‌تواند اثبات کند که خدا نیست؟! مگر می‌تواند تمامی عالم هستی را تجربه کند و سپس نتیجه دهد؟!

ج/۷ - بروز یک انفجار بزرگ و پیدایش عالم ماده (نه همه ی عوالم وجود) از آن، می‌تواند صحت داشته باشد، اما چه دلیلی بر نفی وجود خداست؟ بالاخره پیدایش ماده، حرکت، تغییر، انفجار و پیدایش حکیمانه پدیده‌ها و نظم عالم هستی و ... که قابل رؤیت و شناخت می‌باشد، خالق‌ی علیم و حکیم می‌خواهد.

پس حتی ماتریالیست‌ها نمی‌توانند منکر «واجب الوجود» گردند، اما لجاجت دارند که اسم خدا به میان نیاید. لذا می‌گویند: «هست»، ولی «خدا نیست». این همان لجاجت و عناد است.

شبهه ۱۴: بشر با وجود توانایی‌هایش، چه نیازی به خدا و دین دارد؟ (برق صنعتی/تهران) (۳۶ تیر ۱۳۹۳)

«ایکس - شبهه»: البته لابد منظور «نیاز به اعتقاد و ایمان به خدا و دین می‌باشد»، وگرنه وجود خدا معلول نیاز بشر نبوده که اگر به فرض محال بشر بی‌نیاز شود، وجود نیز به عدم برود، بلکه برعکس، هر آنچه هستی یافته، تجلی وجود اوست و کسی یا چیزی از خود «وجود»ی ندارد و این خود دلیل بر نیاز مستمر است.

مشکل همیشگی بشر همین بوده و هست که تا به اندک علمی از علوم غیرقابل شمارش عالم هستی پی می‌برد، به جای آن که معرفت بیشتری نسبت به «علیم» پیدا کند، می‌خواهد با همان خُرده علمش نیاز به خدا و دین خدا را منکر گردد!

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فروگرفت.

الف - بشر هیچ موقع بی‌نیاز و «غنی» نمی‌شود، چرا که هستی عین ذات او نیست و خودش همچون سایر مخلوقات «ممکن الوجود» است و ذات «ممکن»، فقر و نیاز به غیر است و این غیر در نهایت باید خودش غنی باشد و نه فقیر. و چنان بیان شد، همه ی مخلوقات فقیر و نیازمند هستند و فقط خداوند است که غنی و بی‌نیاز است. پس همه و همیشه فقیر و نیازمند به او هستند. لذا فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

اما بشر در عین حال که هیچ گاه غنی و بی‌نیاز نمی‌شود، گاهی [به خطا] خود را غنی می‌بیند و به محض آن که خود را غنی می‌بیند، طغیان می‌کند، یعنی از پوسته و مجرای خود خارج می‌شود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (العلق، ۶ و ۷)

ترجمه: چنین نیست (که آنها این نعمت‌ها را شکر کنند، بلکه) به یقین انسان طغیان می‌کند * از این که خود را بی‌نیاز بیند.

ب - همین طغیان و خروج از بستر خود - که بندگی است - سبب می‌گردد که به محض دستیابی و کشف پاره‌ای ناچیز از علوم، فوری مقابل خدا جبهه‌گیری کند و به دشمنی و جنگ با خدا پردازد، چنانچه خدا خود می‌فرماید به حال این بشر نگاه کن که از نطفه خلقش کردم، تا کمی بزرگ می‌شود، با خود من دشمنی می‌کند:

«أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» (یس، ۷۷)

ترجمه: آیا این انسان نمی‌بیند که او را از نطفه‌ای آفریدیم [که] هم اکنون او دشمنی آشکار شده است؟!

کدام توانایی؟!

خب، پس از مباحث فوق در خصوص علم بشر و نیاز او، حال باید ببینیم و بدانیم که مگر بشر به کدام توانایی رسیده است که احساس بی‌نیازی به خدا و دین می‌کند؟! بشر هنوز خودش (و حتی همین خود فیزیکی و جسمی‌اش) را موجود ناشناخته می‌خواند و اذعان دارد که ناآگاهی ما از حیات زیر آب به مراتب بیشتر از حیات در کرات و سیارات و آسمان است، و حال آن که از آسمان نیز چیزی نمی‌داند. چند کهکشان، ستاره و سیاره را تا حد محدودی در همین آسمان اول شناخته است.

ناتوانی در خلقت:

دقت شود که بشر هیچ علمی را خلق نمی‌کند و نمی‌آفریند، بلکه علم تجلی یافته در خلقت را تا حدی کشف می‌کند و می‌شناسد. اگر بشر به قوانین فیزیک و شیمی پیچیده‌ای دست یافته، اگر به علمی در زیست یا نجوم پی برده، اگر علمی در نجوم، ریاضیات و هوا - فضا و ... شناخته، نه این است که آنها را خودش خلق کرده است و دیگر نیازی به خالق ندارد.

بشر به جزء به جزء و عنصر به عنصر این عالم هستی نیازمند است و به خالق آن نیازمندتر است و خودش حتی نمی‌تواند یک مگس را خلق کند، چه رسد به این که خودش و مایحتاجش را بیافریند. فرمود به این مثل خوب توجه کنید، پس با دقت این آیه را بخوانید و تعمق نمایید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید؛ کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

پس بشر در خلقت، که آن به آن در خودش و در عالم صورت می‌گیرد، نیازمند است. یعنی به خالقش نیازمند است.

ناتوانی در دین:

دین متشکل از «جهان‌بینی»، علم و اطلاع از اول و آخر عالم هستی و چگونگی آن از یک سو و «بایدها و نبایدها»ی زندگی در این عالم، به گونه‌ای که منطبق با جهان‌بینی صحیح باشد.

حال بشری که نه خودش را شناخته و نه عالم هستی را و نه حتی قادر به شناسایی کامل یک پشه یا عنصر جاندار یا بی‌جانی کوچکتر از آن و نقش بزرگ آن در عالم هستی است، چگونه می‌تواند برنامه‌ی زندگی را در تمامی شئون فردی و اجتماعی آن، به گونه‌ای تدوین و تبیین نماید که منطبق با حقایق عالم هستی و سیر حیات و تکامل بشر باشد و منجر به سعادت او در دنیا و فلاحش در زندگی پس از این عالم باشد؟!

آیا انتهای همه‌ی «ایسم»ها به ظلم و نسل‌کشی نیانجامیده است؟ آیا بشر با تمام پیشرفت‌هایش در تکنولوژی و شناخت ابزار از عناصر، روز به روز به انحطاط و هلاکت کشیده نمی‌شود؟! آیا ظلم‌ها، جنایات، جنگ‌ها، نسل‌کشی‌ها، مفاسد، برده‌داری مدرن، استعمار و استثمار بشر امروز، از ناحیه‌ی فقرا و ناتوانمندان است یا از ناحیه‌ی قدرتمندان، ثروتمندان و برخورداران از علم تجربی؟!

پس چگونه این بشر فقیر و نیازمند در «تکوین و تشریح» (خلقت و قانونگذاری) می‌تواند مدعی بی‌نیازی گردد؟ آن هم از خالق خودش و خالق عالم هستی، از رب خودش و رب العالمین؟!

شبهه ۱۵: برای تعجیل در ظهور حضرت مهدی (عج) چه کنیم؟ می‌گویید: شما دعا کنید. آیا کافیست؟ چگونه دعا کنیم؟ (۲۸ تیر ۱۳۹۳)

«**ایکس - شبهه**»: خوب است که ابتدا توجه داشته باشیم که «ظهور» حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مانند ظاهر شدن یک شیء یا انسان غیب شده نیست، بلکه «ظهور»، آغاز قیام علنی و مشهود او علیه جهل، کفر و ظلم حاکم بر جهان، به منظور برپایی حکومت عدل الهی و تحقق بخشیدن به وعده‌های خداوند منان است.

دعا:

دعا نیز خواندنی نیست، بلکه خواستنی است. «خواستن» ابتدا در دل ایجاد می‌شود و پس از آن که دل خواست، به ذهن و تصور نازل شده و از آن مرحله نیز به کلام و زبان نازل شده و بیان می‌گردد.

پس اصل دعا همان «خواستن» است که در قالب کلام ظهور یافته و بیان می‌شود و البته بدیهی است که انسان خواسته را نزد کسی می‌برد و از او مطالبه‌ای استجاب می‌نماید که برآورده کننده‌ی آن باشد. لذا این خواسته یا دعا به خداوند متعال عرضه می‌گردد و او نیز وعده استجاب داده است.

اما بدیهی است که وقتی انسان چیزی را فقط در زبان می‌خواهد، عمق این خواسته و عمر این خواسته، به همان اندازه‌ی کلام گذرا، سطحی و فانی است، اما وقتی خواسته‌ای قلبی شد، جدی شد، واقعی شد، حتماً به دنبال تحققش می‌رود. لذا امام رضا (علیه‌السلام) فرمودند: هر کس دعا کند و در پشاشش نرود، خودش را مسخره کرده است.

تجدید عهد:

شاید بتوان اذعان داشت که بهترین راهنما و دستور العمل در «چه باید کرد» برای تعجیل در ظهور ایشان (ع) به صورت چارچوب کلی و جامع، در دعای عهد بیان شده است.

گام اول این که شیعه‌ی منتظر، خود را در محضر خدا و امام ببیند و مسئول بداند و هر روز صبح که بیدار می‌شود، قلباً با امام زمانش تجدید عهد نماید. عهدی محکم و ناگسستنی.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا»

ترجمه: خداوندا! من در صبح امروز و سایر روزگارم عهد و پیمان (با او را) تجدید می‌کنم و (همچنین) بیعتی که بر گردنم دارم، هرگز از آن سر پیچی نکنم و سستش ننمایم، هرگز.

قرار گرفتن در صف یاران:

کسی که چنین عهد و پیمان ناگسستی و بیعتی را به گردن می‌گیرد، نمی‌تواند فقط لفظی را بگوید و برود، بلکه باید بیاید و در صف یاران قرار گیرد و بنا بر عهدی که دارد کمک کند و بنا بر بیعتی که دارد، از امامش در مقابل دشمنان آشکار و پنهان، در جنگ سخت و جنگ نرم دفاع نماید، لذا دعای قلبی و عملی‌اش این می‌شود:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ»

ترجمه: خداوندا! مرا از یاران و مددکاران و دفاع‌کنندگان از او قرار ده؛

سرعت در انجام خواسته‌های او:

هم به موقع در میدان حضور داشتن مهم است و هم کار را سریع انجام دادن مهم است. بسیاری بالاخره به میدان می‌رسند، ولی خیلی دیر. گاه دیگر آمدنشان فایده‌ای هم ندارد، نه برای خودشان و نه برای

امامشان. برخی نیز به موقع می‌آیند، اما خیلی تنبل هستند و سرعت عمل ندارند و فرصت‌ها را از دست داده و ضایع می‌کنند. اما شیعه‌ی منتظر، پس از آن که به موقع در میدان حاضر شد و در صف یاران قرار گرفت، از خدایش می‌خواهد که به او توفیق دهد تا در انجام اوامر و برآوردن خواسته‌های امام زمانش^(ع)، سرعت عمل نیز داشته باشد و البته که این سرعت ناشی از ذوق، شوق و میل به خدمت خواهد بود.

«وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ»

ترجمه: [بار الها!] و از شتابندگان به سویش، در برآوردن خواسته‌هایش.

پس شیعه‌ی منتظر و یار امام^(ع)، باید بداند که خواسته‌ی امامش چیست که در انجام آن با ذوق و شوق بشتابد و سرعت هم بگیرد.

اطاعت و سبقت از سایر یاران:

شیعه‌ی منتظر، مشتاق عاشق، حال و هوایش همیشه مثل یاران سیدالشهداء حسین بن علی^(علیه السلام) در کربلا می‌باشد. نه تنها مطیع امر مولاست، بلکه سعی دارد در اطاعت امر، حمایت و حفاظت از مولایش و انجام خواسته‌های ایشان، از سایر یاران سبقت نیز بگیرد:

«وَالْمُتَّبِعِينَ لِأَوَامِرِهِ وَ الْمُحَامِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ»

ترجمه: و [قرار ده مرا از] اطاعت‌کنندگان اوامرش، و حمایت‌کنندگان حضرتش، و پیشی‌گیرندگان به جانب خواسته‌اش.

روح شهادت طلبی:

طبعاً چنین مجاهدی در رکاب امام^(ع)، باید شهادت طلب باشد، چرا که میدان، میدانِ درس، ذکر و دعا نیست، بلکه میدان جهاد و جنگ در عرصه‌های گوناگون است و اگر کسی شهادت‌شناس و شهادت طلب نباشد، نه تنها نمی‌تواند با ذوق و شوق سبقت بگیرد، بلکه حتی نمی‌تواند طاقت بیاورد و چه بسا از ترس یا به طمع غنیمتی ناچیز، یا بر اساس دروغ و شایعه‌ای سست و یا...، صحنه را ترک کند.

البته شهادت طلبی به این نیست که انسان آرزو نماید روزی تیر غیبی از جایی به سر یا قلبش اصابت کرده و او را از پای درآورد؛ بلکه شهادت طلب، یعنی کسی که می‌داند شهادت چیست و می‌داند «شهید نظر می‌کند به وجهه الله (امام خمینی^(ع))»، لذا «مال و جان» خود را برای پیشکش و معامله‌ی با خداوند متعال به میدان می‌آورد. لذا دعا می‌کند:

«وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»

ترجمه: و [قرار ده مرا از] شهادت یافتگان در پیشگاهش (در سپاهش).

خوب است تمام دعای عهد را هر روز بخوانیم و در فرازهای آن دقت کنیم؛ خوب است سعی کنیم واقعاً خواست قلبی ما این مدارج و مقامات باشد؛ خوب است برای رسیدن به این جایگاه و انجام مشتاقانه‌ی تکالیفمان تلاش کنیم تا استجاب این دعاها در ما تحقق یافته و ظهور پیدا کند.

تردید ننماییم که اگر دعاهایمان، یعنی خواسته‌های قلبی ما چنین باشد و در جهت تحقق آن نیز کوشا باشیم، تعجیل در ظهور نیز محقق می‌گردد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

شبهه ۱۶: می‌دانم که حقیقت هستی فقط خداست و انسان به سمت چیزی می‌رود که آن را دوست دارد، ولی من چگونه عشق و محبت خدا را در خودم ایجاد کنم؟ (کارشناس نرم‌افزار/تهران) (۲۰ مرداد ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: همان‌طور که در سؤال ایجاد شده، انسان در هر حرکتی به سوی محبوب می‌رود و نه به سوی معقول. چنانچه انسان خود می‌داند که بسیاری از راه‌هایی که می‌رود خطاست و یا بسیاری از کارهایی که انجام می‌دهد نادرست است، اما چون آن راه، آن کار، یا غایت و نتیجه‌ی آن را دوست دارد، انجام می‌دهد.

محبت ریشه، انگیزه و به اصطلاح موتور حرکت است و محبوب نیز هدف آن است. لذا خداوند متعال به خاتم انبیاء، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله) فرمود که به مردم بگو، اجر رسالت در «مودت» اهل بیت (ع) است، چرا که مودت، پایه‌ی محبت و عشق است و تا مودتی نباشد، جهت‌گیری و تبعیتی نیز نخواهد بود.

اما خداوند کریم، نه زحمت «شناخت» خودش را به دوش ما انداخته و نه مشقت «ایجاد محبت» را به ما واگذار کرده است؛ چرا که اگر «شناخت و محبت» اکتسابی بود، قطعاً همگان نمی‌توانستند به آن دست یابند و انتظار شناخت و محبت از همه‌ی بندگان، بی‌حکمت و غیرمنطقی می‌شد، در حالی که همگان باید خداشناس، خداپرست و خدادوست باشند.

الف - خداوند متعال، خودش را در وجود ما (فطرت)، و در کتاب صُنْع (خلقت) و در کلام وحی به ما معرفی کرده است. و کلاً نظام خلقت نیز بر همین قاعده استوار است که ابتدا هر معرفی خود را معرفی می‌کند و سپس عارف به آن معرفت می‌یابد. یک شاخه گل نیز ابتدا خودش خود را با ظهورش، با رنگش، با بویش و با خواصش معرفی می‌کند و سپس هر کس به آن توجه کرد، به میزان توجهش می‌شناسدش.

پس خداوند متعال نه تنها خودش را معرفی کرده است، بلکه ذره‌ای از عالم وجود را خالی از ظهور خود نگذاشته است، تا خلاء، فاصله یا نقصی در شناخت و توجه ایجاد شود.

در معارف اسلامی می‌خوانید که همه چیز نشانه (اسم) است و البته هر نشانی صاحب نشان را معرفی می‌کند و امروزه در فرهنگ و به اصطلاح فلسفه‌ی غرب (بوداری) نیز می‌خوانید: «هیچ چیزی خودش نیست و اصلاً خودی وجود ندارد، بلکه همه چیز نشانه است» و البته آنها هیچ موقع نمی‌خواهند به صاحب نشانه نیز معرفتی پیدا کنند، لذا نتیجه‌های پوچ‌گرایانه و نهیلیسمی می‌گیرند.

بدیهی است که در این چرخه‌ی هستی، هر علمی نشان از علیم، هر خلقی نشان از خالق، هر قدرتی نشان از قادر، هر زیبایی نشان از جلیل، هر حکمتی نشان از حکیم و... دارد و وقتی همه‌ی عالم نشانه شد، خود گواه بر آن است که صاحب نشانه، دیگر خودش نشانه‌ی چیز دیگری نیست و خودش هست و هر چه هست نشانه‌ی اوست (الله نور السموات و الارض)، پس هستی اوست و مثل و مانند هم ندارد.

ب - همچنین خداوند متعال محبت و عشق خود را در سرشت آدمی نهادینه کرده است. محبت ایجاد کردنی نیست، اما قابل بی‌توجهی، قابل سرپوش گذاشتن (کفر)، قابل بدل زدن (شرک)، قابل خیانت (نفاق) و قابل سرکوب کردن است.

محبت به خداوند متعال فطری است، یعنی در خلقت، سرشت و وجود آدمی نهادینه شده است، لذا با کمی دقت و توجه معلوم می‌شود که همگان عاشق او هستند (حتی کفار)، اگرچه خود ندانند.

مگر نه این که همگان عاشق کمال هستند و نه می‌توانند برای کمال حدی قائل شوند و نه برای عشق خودشان به کمال؟ پس همگان بی‌حد عاشق کمال هستند و به کمال نیز هیچ نقص و نیستی و حدی وارد نمی‌شود، وگرنه دیگر کمال نیست.

مردم عاشق چه هستند؟ حیات، علم، زیبایی، قدرت، غنا، سلامت، صدق، جود، کرم، لطف، رحمت و ...، خُب اینها همه کمال است و معلوم است که فقط اسم و الفاظ و مفاهیم نیستند، بلکه کمال وجود و ظهور خارجی دارد، یعنی حتماً حی، علیم، جمیل، قادر، غنی، سلیم، صادق، جواد، کریم، لطیف، رحیم و ... وجود

دارد که عشق‌ها و محبت‌ها و کشش‌ها همه به سوی اوست. به قول امام خمینی^(۵): «عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است». هر کمالی را نام ببرید، اسم اوست، و اسم‌ها و نشانه‌های کمال، همه از آن اوست. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»

ج - خطای انسان در این است که به خاطر عدم توجه به حقایق عالم هستی و از جمله خدا و خودش، احساس عشق را می‌کند، اما محبوب و معشوق دروغین درست می‌کند و به جای حقیقی می‌نشانند؛ یعنی عشق مجازی به معشوق بدلی. و این ظلم به خود و ظلم به عشق است، لذا روزی که مقابل معشوق ایستاد و پرده‌ها کنار رفت و خیانت علنی شد، بدجوری معذب می‌شود:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدت (غایت) محبتشان خداست، (هر چیز دیگری را در طول عشق او دوست دارند و نه در عرض)، کسانی که [با برگزیدن بتها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است.

د - علت این انحراف و بدل زدن، عدم توجه به خود و خدا و توجه به زودگذر، یعنی خواهش‌های نفسانی است که به جای آن که چون ابزاری مفید در اختیار و کنترل باشند، انسان خود را در اختیار و کنترل آنها قرار می‌دهد و عبد و بنده ی نفس خود و دیگران می‌شود. لذا روی عقل و فطرتش حجاب می‌افتد، در نتیجه نه خدا را می‌شناسد و نه محبوب حقیقی را و نه خودش را و نه عشق واقعی را.

پس راه کار، توجه است، راه کار کنار زدن این پرده‌ها و زنگارهای ضخیم گناه است که بر روی عقل و فطرت افتاده است که با توجه، استغفار، توبه و اصلاح، انجام می‌پذیرد. آن وقت معرفت به معبود و محبوب واقعی کاملتر می‌شود و شعله‌های محبت و عشق، خالصانه‌تر زبانه می‌کشد.

شبهه ۱۷: آیا دوست داشتن به غیر از خدا، موجب کاهش محبت خدا به ما می‌شود؟ حتی دوست داشتن اهل بیت (ع) یا ... ؟ (فوق دیپلم حسابداری/کرمان) (۲۱ مرداد ۱۳۹۳)

«ایکس - شبهه»: مگر می‌شود که انسان هیچ چیزی را دوست نداشته باشد؟! اگر انسان چیزی را دوست نداشته باشد، اصلاً حرکت نمی‌کند و هلاکت فرامی‌رسد، چرا که هر حرکتی (مادی یا معنوی)، فقط برای رسیدن و وصال محبوب (دوست داشته شده) است.

الف - خداوند متعال خود در قرآن کریم فرمود که «محبت» به جنس مخالف و شهوت (که سمبل و تبلورش زن است)، طلا، نقره و سایر امکانات زندگی را در وجود انسان نهادینه کرده و زینت داده است، چرا که اگر انسان به آنها علاقه و محبتی نداشته باشد، اساساً کار، تلاش و پویایی صورت نمی‌گیرد و چرخه ی زندگی فردی و اجتماعی به هم می‌خورد.

«زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت مشتبهات (دنیا) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آن که اینها وسیله ی برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

ب - در امور غیرمادی نیز همین‌طور است. مگر می‌شود انسان به معرفت، علم، اخلاق، قرآن، دعا، نماز، حج، جهاد و ... محبت نداشته باشد، اما دنبال کسب آنها برود و یا به پیامبر اکرم و اهل بیت او (صلوات الله علیهم اجمعین) محبت نداشته باشد، ولی آنان را اسوه و الگوی خویش قرار بدهد و از آنان اطاعت و تبعیت نماید؟! لذا به مؤمنین و آنان که عمل صالح انجام می‌دهند، فرمود: اساساً نتیجه و اجر هدایت [یعنی تحقق هدایت در شما که هدف کار انبیا(علیهم‌السلام) بود]، در «مودت» اهل بیت (ع) است:

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَيِّنُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

ج - پس خداوند متعال هیچ نفرموده که بندگان چیزی را دوست ندارند و یا نباید داشته باشند، بلکه به محبت اشخاص یا چیزهای دیگر سفارش مؤکد نیز نموده است، مثل محبت به پدر و مادر، به همسر، به فرزند، به هم نوع، به مظلوم، به یتیم ... یا حتی به پاکی، تمیزی، بوی عطر ... و همچنین به علم، زیبایی و تمامی مظاهر کمال.

بلکه آنچه مورد مذمت قرار گرفته است، مخلوقات و چیزهای دیگر را هدف و غایت گرفتن و قرار دادن به جای «الله» و اختصاص محبت الهی به آنان است، یعنی إله و معبود قرار دادن هر چیزی به غیر از خدا. لذا فرمود: مشرک و کافر چیزهایی را به جای خدا گذاشته و آنها را مانند دوست داشتن خدا دوست می‌دارند، اما مؤمن، شدت محبتش «الله جل جلاله» است، یعنی هر شخص یا چیز دیگری را در راستای محبت او دوست می‌دارد و اگر قرار باشد آن شخص یا چیز مانعی برای وصال او به محبوب حقیقی و واقعی‌اش گردد، آن را کنار می‌گذارد و نه محبوب و خداوند متعال را:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدت (غایت) محبتشان خداست، (هر چیز دیگری را در طول عشق او دوست دارند و نه در عرض)، کسانی که [با برگزیدن تنها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آن خداست و خدا سخت‌گیر است.

نتیجه:

پس اگر کسی دنیا و مظاهرش، از سلامتی، موفقیت، مال، همسر، فرزند، زیبایی‌ها، کار و ... گرفته تا پیامبر اکرم و اهل بیت کرامش (صلوات الله عليهم اجمعین)، قرآن، نماز و ... را به خاطر خدا و به خاطر محبت خدا و به خاطر دوست داشتن آنچه خدا دوست دارد و می‌پسندد که بنده‌اش دوست بدارد، دوست داشت، عین محبت به خداست که این چنین تجلی و ظهور می‌یابد، اما اگر کسی هر چیز یا شخص دیگری را بالاستقلال و در عرض محبت خدا دوست داشت، (حتی اهل عصمت (عليهم السلام)، محبتش مذموم است و به شکست در محبت (وصال محبوب) و یا حتی شرک منجر می‌گردد.

دقت شود که محبت به خداوند متعال، در محبت به آنچه او دوست دارد و آنچه فرموده دوست بدارید، تحقق یافته و متجلی می‌گردد. و این که برخی می‌گویند: ما فقط خدا را دوست داریم و به این بهانه هر آنچه خدا دوست دارد را کنار می‌گذارند، دروغ محض و توجیه انحرافشان است.

www.x-shobhe.com

شبهه ۱۸: اهل سنت ساختن و آباد کردن حرمها و زیارت قبور را «شُرک» می‌دانند و بدین بهانه ضدتبلیغ گسترده‌ای علیه تشیع به راه انداخته‌اند. پاسخ مستدل و محکم چیست؟ (آمستردام/حقوق بین‌الملل) (۲۷ مرداد ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: پاسخ‌های بسیاری به این دسته از شبهات داده شده و در این پایگاه درج شده است که با درج کلمات مرتبط در بخش جستجو و کلیک روی آن، در اختیار علاقمندان و محققین قرار می‌گیرد. در این مختصر نیز ابتدا به دو نکته‌ی مهم دقت شود:

اول آن که: اهل سنت، نه ساختن و آباد کردن حرمها و ضریح روی قبور را شرک می‌دانند و نه زیارت اهل قبور را شرک می‌دانند و نه اهل تشیع را مشرک می‌خوانند، بلکه اینها همه ساخته و پرداخته‌ی وهابی‌هاست که نه شیعه هستند و نه سنی، بلکه انگلیسی و فراماسون هستند.

دوم آن که: «شُرک» در اسلام تعریف دارد و چنین نیست که هر کسی بتواند نام هر چیزی را که خوشش نمی‌آید، حتی اگر معصیتی باشد را شرک بنامد.

«شُرک» نیز چون بسیاری از موارد دیگر، حربه‌ی وهابیت برای قلع و قمع نمودن اسلام و مسلمین بوده و هست. چنانچه وقتی عبدالوهاب از سوی انگلیس مأمور شد و با آل سعود پیوند داده شد، جان و مال و نوامیس مسلمانان اهل سنت در عربستان را به نام «شُرک» بر طرفداران خود حلال کردند، چنانچه اسلافشان (یزید) نیز اهل مدینه را سه روز بر لشکریان خود حلال کرد و امروزه نیز در بحرین، سوریه، مصر و ... چنین می‌کنند.

اما مسئله‌ی «شُرک» بودن یا نبودن ساختن حرم و ضریح و آباد کردن این محل‌های زیارتی و عبادتی، یک بُعد نظری و اعتقادی دارد و یک بُعد عملی:

الف - بُعد نظری و اعتقادی: اهل تشیع، بر اساس اعتقادات مبتنی بر آموزه‌های اسلام عزیز، سیره و سنت پیامبر اکرم و ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)، اولاً نام هر کاری را «شُرک» نمی‌گذارند و ثانیاً ساختن حرمها که در واقع مساجدی برای عبادت الله جل جلاله هستند، و زیارت اهل قبور، به ویژه قبور مؤمنین، از پدر و مادر گرفته تا اهل عصمت^(ع) و توسل را نه تنها شرک نمی‌دانند، بلکه عین عبادت الله جل جلاله می‌دانند و راه سعادت و فلاح می‌دانند، که خود به مؤمنین (نه به همگان) فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۲۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به سوی او وسیله [توسل برای تقرب] جویید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

نماز، روزه، حج، جهاد، تلاوت قرآن کریم، زیارت، دعا، صدقه و ... نیز همه وسایلی هستند که برای تقرب به خداوند متعال به آنها توسل می‌جوئیم.

اعتقادات اهل سنت نیز در این مقوله هیچ تفاوتی ندارد و اگر گروهی از عوام اهل سنت ساخت حرم یا زیارت را شرک می‌خوانند، تحت تأثیر جو سازی‌ها و سلطه‌ی فرهنگی وهابی‌ها قرار گرفته‌اند و نه تحت تأثیر آموزه‌ها و احکام مذاهب چهارگانه اهل سنت.

اهل سنت که نمی‌توانند مدعی شوند از پسر خلیفه‌ی دوم «عبدالله بن عمر»، یا ابن داود، یا مسلم، یا بخاری سنی تر هستند! در منابع موثق خود آورده‌اند: «عبدالله بن عمر، هنگام زیارت قبر پیامبر، دست راست را روی قبر می‌نهاد و بلال حبشی چهره بر آن می‌نهاد. روشن است که علاقه‌ی زیاد و عشق و محبت به این کار فرمان می‌دهد و این نوعی احترام و بزرگداشت است و مردم به تناسب شوقشان حالات متفاوتی دارند. بعضی‌ها وقتی قبر را می‌بینند، بی اختیار به سمت آن می‌شتابند، برخی هم با تاخیر و درنگ، و همه محل خیرند.» (تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱ ص ۱۴۶ - تاریخ الشام، ابن عساکر، ج ۶ ص ۱۰۸ - المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۹۹ - سنن ابن داود، ج ۲ ص ۷۲ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۴۷)

اهل سنت در این امر، گاه افراطی‌تر نیز رفتار کرده‌اند: چنانچه ابن کثیر در شرح مراسم تشییع ابن تیمیه، که از بزرگان سلفی‌هاست و وهابی‌ها نیز به مذهب سلفی و اعتقادات ابن تیمیه گرایش دارند، می‌نویسد: «تشییع کنندگان دستمال و عمامه‌های خود را به عنوان تبرک روی جنازه ابن تیمیه انداختند... و آب غسل او را به عنوان تبرک نوشیدند» (البدایة و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۳۶)

و جالب آن که بدانیم امام شافعی رئیس مذهب شافعی می‌گوید: هرگاه گرفتاری پیدا کردم، به زیارت قبر ابوحنیفه، ربیب مذهب حنفی رفتم.

ب - بُعد عملی: در بُعد عملی نیز اگر واقعاً حرم‌ها و قبور را مظهر شرک می‌دانند، بروند قبور ابوسفیان [که به نامش جنب کعبه، بازار تأسیس کرده بودند]، معاویه، یزید، خالد بن ولید، ابوحنیفه و... خلاصه خلفا و سلاطین آل سعود را تخریب کنند.

نمی‌شود مدعی شد که فقط ساختن حرم‌های مظهر اهل بیت (علیهم‌السلام) و زیارت قبور آنان و توسل به آنان در دعا به درگاه باریتعالی شرک است و مابقی نیست. نمی‌شود مدعی شد که توسل به امیرالمؤمنین امام علی، امام حسن، حضرت سیدالشهداء... یا امام رضا علیهم‌السلام شرک است، اما توسل به اوپامای امریکایی، نتانیاهوی اسرائیلی، کوردن انگلیسی، اولاند فرانسوی... و آن هم برای قتل عام مسلمین شیعه و سنّی، حلال کردن زانانشان برای خود، به دندان کشیدن جگرهایشان مانند مادرشان هند جگرخوار و...، شرک نیست.

پس اهل سنت به هیچ وجه ساختن حرم، ضریح، زیارت و حتی توسل را شرک نمی‌دانند و این شایعات همه توطئه‌های انگلیسی است که توسط وهابیت و آل سعود رواج یافته و به اذهان عمومی مسلمین القا گردیده است.

مرتبط:

پاریس: اهل سنت در مورد زیارت حرم‌ها، اهل قبور و یا کارهایی مانند بوسیدن و دست کشیدن، اشکالات بسیاری بر ما وارد می‌کنند و مدعی هستند که شرک است! مباحث را می‌دانم، اما مستنداتی از احکام اهل سنت لازم دارم.

شبهه ۱۹: انسان‌ها برای همیشه در بهشت یا جهنم می‌مانند؟ هدف از آن زندگی چه خواهد بود؟ ما در دنیا اهدافمان را دنبال می‌کنیم، آیا در آخرت نیز چنین است. در ضمن آیا دستاوردهای علمی بشر (مثل تکنولوژی) در جهان دیگر نیز وجود خواهد داشت؟ (دانشجوی IT/آذربایجان شرقی) (۳۱ مرداد ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: به چند نکته‌ی بسیار مهم باید دقت کنیم:

الف - ما در دنیا بیشتر به دنبال تحقق آرزوهایمان می‌دویم که از شدت علاقه برآیمان هدف شده‌اند. این اهداف یا الهی و در راستای هدف غایی هستند و یا صرفاً مادی هستند؛ و در رسیدن به اهداف مادی نیز کاملاً ناکام هستیم، چرا که مقابل هر چه به دست می‌آوریم، چیزهای دیگری از دست می‌دهیم (دست کم جوانی و عمر) و به هر چه برسیم نیز هم خودمان فانی هستیم و هم آن چیز. اما در بهشت آرزوی مؤمن، چنانچه گویی هر چه اراده نماید را خودش خلق می‌کند، برایش آماده است و دویدن و زحمت و هزینه‌ی مادی و معنوی ندارد.

ب - اهل بهشت هیچ گاه مقامشان تنزل نمی‌یابد و از بهشت اخراج نمی‌گردند، لذا در آن «خلود» و جاودانگی دارند، اما همه‌ی اهل جهنم در آن جاودانگی ندارند و بسیاری پس از آرایش شدن، از آن خارج شده و وارد بهشت می‌گردند و برخی نیز خلود دارند. لذا بیان شده که درهای ورودی جهنم، بلافاصله پس از ورود اهل جهنم بسته می‌شود، اما درهای ورودی بهشت، همیشه باز است.

امام رضا (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مذنبو اهل التوحید یدخلون فی النار و یخرجون منها». یعنی: گناهکار اهل توحید وارد جهنم می‌شود و از آن خارج می‌گردد. (بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۳)

ج - هدف از خلقت انسان که عبودیت بیان شده است، یعنی هدف گرفتن او و رشد کمالی به سوی او. چرا که هیچ کمالی به جز او وجود ندارد. همه نقص هستند و کاستی و نیستی، لذا همه فانی هستند و بقایشان قائم به اوست. در آخرت نیز همین هدف وجود دارد، و البته انتها نیز ندارد که کسی برسد و سکون نیز ندارد که حوصله‌ی کسی سر برود، چرا که کمال محدود نمی‌باشد.

ما انسان‌ها عاشق و مست «جمالیم»، زیبایی را دوست داریم و هر چه زیباست به سوییش جذب می‌شویم و در جذبه‌ی او غرق می‌گردیم و از این استغراق لذت می‌بریم، لذا عاشق وصال و لقای محبوب هستیم. هر چند که برخی تعینات و تجلیات محبوب را خود او فرض می‌گیرند و بدین سبب از صراط منحرف شده و کافر و مشرک یا اهل معصیت می‌گردند. اگر انسان عاشق حیات، علم، قدرت، غنا، سلامت، زیبایی و سایر کمالات است، چون عاشق آن حی، علیم، قادر، سلیم، جمیل و ... می‌باشد.

در بهشت نیز معرفت و عشق که شوق قرب و لقاء را ایجاد می‌کند وجود دارد، به قول امام خمینی^(۵): «شهود نظر می‌کند به وجه الله» و این نظر، معرفت، عشق، وصال، لقاء، محو شدن و لذت پایانی ندارد. البته اهل جهنم نیز نظر می‌کنند، منتهی وجهی غضب الهی را علم، حکمت، قدرت و ربوبیتش می‌بینند، چرا که در دنیا چشم خود را به روی وجهی رحمانی اولوهیت و ربوبیت او بسته بودند.

د - ابزار سازی انسان در دنیا که به آن پیشرفت علمی در صنعت یا تکنولوژی گفته می‌شود، از روی فقر و نیاز است. پس اهمیت، ارزش و کارایی این تکنولوژی نیز به میزان فقر و نیاز است، لذا اگر چنین نیازی نباشد، آن صنعت و ابزار نیز اهمیت، ارزش و جاذبه‌ای ندارد.

مردمان در روزگاری موفق شدند که گاری بسازند و گمان کردند که دیگر به آخر علم و صنعت رسیده‌اند، اما امروزه گاری‌سازی فقط در میان بومیانی که فاقد امکانات هستند ادامه دارد و اگر به ما گفته شود که با گاری به محل تحصیل یا کار برویم، برآیمان عذاب است.

انسان در این دنیا بیمار می‌شود و فقیر و نیازمند سالم شدن است، لذا از کشف علل یک بیماری خرسند می‌شود و از تولید یک داروی مؤثر یا دستگاهی برای عکسبرداری و ... به وجد می‌آید و گاه گمان می‌کند که دیگر به هیچ چیزی در دنیا و آخرت و حتی خالق نیازی ندارد، لذا حتی انبیاء و دین را به سخره می‌گیرد، چرا که به خُرده علمی دست یافته است:

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می گرفتند آنان را فروگرفت.

اما در آخرت این نیازهای اندک مادی وجود ندارد که تکنولوژی و دستاوردهای دنیوی بشر به دردش بخورد، نه کسی برای نقل و انتقال سریع خود نیازمند به خودرو، جاده و هواپیما است و نه کسی خونریزی مغزی می کند که نیازمند به سی تی اسکن باشد و نه این معماری و برج سازی یا تکنولوژی ارتباطات به دردش می خورد. لذا حتی آرزوی این امکانات ناچیز و محدود حیات بدن در دنیا را ندارد، بلکه نعمات برای او موجود است و هر چه بیشتر بخواهد حاضر می شود و سلطنت می کند. بدون محدودیت در بُعد زمان و مکان و بدون حبس در زندان بدن.

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۲۰: مگر حضرت موسی (ع) پیامبر خدا و یهود دین خدا نیست، پس چرا ما آنان را بد می‌دانیم؟

(۳ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: ما مسلمانان نه حضرات موسی و عیسی و سایر انبیای الهی علیهم‌السلام را غیر از «انیا و رسولان الهی» می‌شناسیم و نه ادیان مسیحیت و یهودیت را بد می‌دانیم و نه کتب آنان را غیرمقدس می‌شماریم. البته منظور دین واقعی است و نه آن که هر اعتقاد مشرکانه‌ای و هر عمل مجرمانه‌ای را زیر لوای دین انجام دهند و نه آن که هر چه که دلشان می‌خواهد بنویسند و نامش را انجیل یا تورات بگذارند.

*** -** خداوند متعال در کلام وحی (قرآن مجید) به ما آموخته است که هر کس، خدا و یا هر کدام از انبیای الهی و کتبتشان یا ملائک را منکر شود و تکفیر نماید، در آخرت دچار ضلالت می‌گردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، ۱۳۶)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبران او و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی (عمیقی) شده است.

*** -** و همچنین در کلام وحی تصریح شده است که همه‌ی ادیان همان اسلام است (انّ الدین عندالله الإسلام) و تصریح شده که مؤمنین بگویند همه‌ی انبیا، کتب و ادیان را تصدیق می‌کنند:

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۸۴)

ترجمه: بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم.

نتیجه:

پس آنچه مسلمانان واقعی و مؤمنین و همه موحدین با آن مخالف هستند، کفر، شرک، نفاق، ظلم، انحراف و جنایت تحت عنوان دین یا هر عنوان دیگری مثل «دموکراسی یا حقوق بشر یا ...» می‌باشد. لذا مؤمنین همان قدر با صهیونیسم به نام یهودیت و استعمار کلیسا یا جنگ‌های گذشته و حال تحت عنوان «جنگ‌های صلیبی» مخالف هستند که با جهل، ظلم و جنایات عده‌ای تروریست تحت عنوان مسلمان سلفی و تکفیری مخالفند.

نمی‌شود رهبران و طرفداران صهیونیسم بین‌الملل در کاخ الیزه ی انگلیس یا کاخ سفید و یا حکومت غاصب و رژیم اشغالگر را یهودی دانست، چنانچه نمی‌شود سران کفر در امریکا و اروپا را به صرف قسم خوردن مقامات در مراسم تحلیف بر انجیل مسیحی دانست، چنانچه نمی‌شود این شیوخ تن‌پرور، مفت‌خور، زبون و جنایتکار عرب را مسلمان دانست.

پس ما (مسلمانان)، ظلم، جنایت، تعدی، چپاول، نسل‌کشی، بچه‌کشی، غصب، تکبر و ... را بد می‌دانیم و فرقی نمی‌کند که عاملان این جنایات، نام کدام دین یا پیامبر الهی یا حتی مکتب بشری را بر خود گذاشته باشند.

شبهه ۲۱: آیا ملائک و حیوانات نیز در قیامت محشور می‌شوند و پاداش و عقاب دارند؟ (کارشناسی الکترونیک/بندرعباس) (۵ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: مسئله‌ی «حشر» یک مقوله است و مسئله‌ی «پاداش و عقاب» مقوله‌ی متفاوتی است و الزامی نیست که نتیجه‌ی هر حشری حتماً پاداش و عقاب به طریق محاکمه و مکافات عمل باشد.

الف - حشر ملائک و حیوانات:

با توجه به آیات قرآن کریم، نه در حشر ملائک تردیدی هست و نه در حشر حیوانات و نه حتی در حشر موجودات بی‌جان؛ آنها نیز مانند انسان و جنّ محشور می‌شوند. به طور کلی می‌توان گفت که هر صاحب روحی حتماً محشور می‌گردد، خواه از گروه انسان‌ها باشد، خواه اجنه، خواه ملائک یا حیوانات و بسیاری از جمادات نیز محشور می‌شوند. اما نظر به این که بیشترین تردید در خصوص حشر حیوانات است، ذیلاً به چند آیه اشاره می‌شود:

*** - «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»** (التکویر، ۵)

ترجمه: و آن گاه که همه‌ی حیوانات وحشی محشور شوند.

وحوش، جمع وحش، به معنای حیواناتی است که با انسان اهلی نمی‌گردند و آیه تصریح دارد که آنان نیز محشور می‌شوند.

*** -** در قرآن کریم تصریح شده است که حیوانات زمینی و هوایی نیز گروه‌هایی مثل شما انسان‌ها هستند و قیامت محشور می‌گردند:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ نُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (الأنعام، ۳۸)

ترجمه: و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم سپس [همه] به سوی پروردگارتان محشور خواهند گردید.

*** -** خداوند متعال و حکیم در کلام وحی تصریح نموده است که همه را جمع می‌کند.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» (الشوری، ۲۹)

ترجمه: و از نشانه‌های [قدرت] اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از [انواع] جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هرگاه بخواهد بر گردآوردن آنان تواناست.

ب - بهشت و جهنم (مکافات عمل):

حشر برای مؤاخذه، پاداش یا مکافات اعتقاد و عمل و در نتیجه بهشت و جهنمی که در قرآن مطرح شده است، دائر مدار «تکلیف» است و تکلیف نیز وقتی معنا، مفهوم و قابلیت انجام یا خودداری پیدا می‌کند که موجود از یک سو دارای «عقل» و از سوی دیگر دارای «اختیار» باشد که بتواند «انتخاب» کند. و البته بدیهی است که در این صورت نیاز به هدایت «عقل» در تکوین و «وحی» در تشریح دارد که بتواند پس از روشن شدن، راه رشد از گمراهی را، انتخاب کند. لذا فرمود: چون عقل و اختیار دادم، وحی هم فرستادم، راه رشد از گمراهی را نیز روشن کردم، دیگر نیازی به هدایت اجباری نمی‌باشد:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

هر چند طبق آیات قرآن کریم، همه‌ی موجودات و حتی پرندگان دارای نوعی «شعور» هستند که موجب تسبیح آنها از روی علم و آگاهی‌شان می‌گردد و با شعور حیوانی اراده و اختیاری نیز دارند، اما در آن درجه از شعور یا اختیار نیستند که مخاطب وحی قرار گرفته و مکلف گردند. از این رو در درجه‌ی اول «انسان» و سپس «جن» [البته در حد بسیار نازلتر]، از موهبت عقل، اختیار و قدرت انتخاب و اراده برخوردار گردیده‌اند، لذا به هنگام حشر مؤاخذه شده و به نتیجه‌ی آن گونه که بودند و آنچه که کردند می‌رسند.

اما چنانچه بیان گردید، لازمه‌ی «حشر» فقط سؤال و جواب و پاداش و عقاب نمی‌باشد. هیچ مخلوقی بی سبب خلق نگردیده است و حتماً به کمال خود می‌رسد و همه‌ی مخلوقات در حرکت خود به سوی او برمی‌گردند.

دقت شود که نظام عالم بسیار پیچیده است. انسان به واسطه‌ی وحی به بسیاری از اخبار غیب دست یافته است و به واسطه‌ی عقل به حقانیت آنها و بالتبع آنها بسیاری از امور دیگر پی‌برده است و بسیاری همچنان برای برخی از عقول در پرده‌ی غیب است.

به عنوان مثال: از آنچه مشهود بشر شده معلوم می‌شود که جمیع ملائک، بسیاری از حیوانات و حتی جمادات، در روز حشر، شهود انسان‌ها هستند، چنانچه در صریح آیه‌ی قرآن کریم آمده است که از ملائک، تا انبیاء، تا بت‌ها و یا سایر موجودات (مثل حیوانات) که معبود و إله بشر قرار گرفته‌اند، سؤال می‌شود که «آیا شما ادعای الوهیت داشته و بندگان من را به سوی بندگی و عبادت خود خواندید؟!» و آنها خدا را شاهد گرفته و تکذیب می‌کنند. و نیز در آیات هست که خداوند متعال معبودهای کاذب را می‌آورد و به پرستندگان آنها می‌فرماید: حال از آنان نصرت و نجات بخواهید و نیز تصریح شده است که ابزار معصیت و همچنین عبادت انسان، از اعضای خودش گرفته تا موجودات دیگر حاضر شده و شهادت می‌دهند.

پس نظام عالم بسیار پیچیده است و نظام عالم آخرت به مراتب پیچیده‌تر.

شبهه ۲۲: چرا توصیه شده که نباید فکر کنیم خدا کیست، کجاست و از کجا آمده است؟ اعتقاداتم محکم است، اما این سوالات روح مرا آزار می‌دهد. (۶ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: در اسلام نه تنها فکر نکردن در هیچ موردی توصیه نشده است، بلکه به فکر کردن در تمامی موارد توصیه‌ی مؤکد شده است.

خداشناسی اولین اصل توحید است. امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) فرمودند: **«أول الدین معرفته»** یعنی ابتدای دین شناخت خداست و بسیار توصیه شده است که حتی در دعا از خدا بخواهیم که به ما نسبت به خودش معرفت (شناخت) بدهد، که دعای زیبا و ژرف **«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ ...»** - خدایا تو خودت خود را به من بشناسان ...» از جمله‌ی این آموزه‌هاست.

الف - تمامی قرآن کریم سخن در معرفی خداوند متعال دارد و توصیه‌ی مؤکد شده است که در این آیات تعقل، تدبر و تفکر نمایید. اگر کسی در مورد این که «خدا کیست؟» فکر نکند، که اصلاً به هیچ معرفی دست نمی‌یابد و خداشناس نمی‌گردد. پس چطور ممکن است گفته شود که در مورد «خدا کیست» فکر نکنید؟! سوره‌ی توحید سراسر معرفی این است که خدا کیست و همچنین بسیاری از آیات دیگر؛ مانند:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر، ۲۲ تا ۲۴)

ترجمه: اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست داننده‌ی غیب و آشکار است اوست رحمتگر مهربان * اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه‌ی خود که] [نه] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]، پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند * اوست خدای خالق، نوساز، صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.

ب - نگفته‌اند فکر نکنید که خدا کجاست؟ بلکه فرموده‌اند که فکر کنید و بفهمید که اگر خدا در جایی باشد، لازم می‌آید که محدود به حدّ باشد و خدای محدود دیگر خدا نیست و ثانیاً اگر خدا در جایی باشد، جاهای دیگر خالی از خدا خواهد بود، پس باز چنین خدایی، خدای واقعی نیست، بلکه توهمی، تخیلی و تصویری است و فکر کنید که خدا خود خالق زمان و مکان است، پس خود محاط خلقش قرار نمی‌گیرد. لذا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خصوص جا و مکان قائل شدن برای خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ» - و هر کس به او جاهل شد، همانا به او اشاره می‌کند (برایش جسمیت و مکان قائل می‌شود)؛

«وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ» - و هر کس به او اشاره کرد، پس برایش حد (محدودیت) قائل شده است؛

«وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ» - و هر کس او را محدود نمود، او را قابل شمارش داند (هر محدودی شمردنی به عدد است)؛

«وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ صَمَّنَهُ» - و هر کس گفت: او در چیزی (فضا یا جایی) است، برای او در ضمن چیزی درآورده است؛

«وَمَنْ قَالَ عَلَامَةً فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ» - و هر کس گفت: او بر بالای (روی) چیزی است، مادون را خالی از او دیده است. (نهج البلاغه، خطبه اول)

ج - همچنین نگفته‌اند فکر نکنید، بلکه گفته‌اند که طرح سؤال «خدا از کجا آمده» برای هستی محض و خالق هستی غلط است، چرا که «از کجا آمده»، صفت مخلوق و پدیده است که قبلاً نبوده و بعداً به وجود آمده است. لذا وقتی سؤال شود از کجا آمده، یعنی خودش معلول است و علت وجودی دیگری دارد؛ پس

دیگر خدا و خالق نیست. وجود خدا ازلی است و قائم به ذات است، یعنی سابقه‌ی نیستی در او راه ندارد که سؤال شود از کجا پدید آمده است؟ و مخلوق نیست که سؤال شود علت وجودی‌اش کیست یا چیست؟

د - اما نکته‌ی مهم در مورد تفحص و تحقیق در مورد «چیستی» خداست، که از آن نهی شده است. این نهی نیز بدین معناست که چون اصل سؤال غلط است، به پاسخی نمی‌رسید. چرا که چیستی، «ماهیت» است که بر «هستی» عارض می‌شود. و خداوند متعال ماهیت ندارد، چیزی بر او عارض نمی‌شود، هستی محض است و مرکب از صفت و موصوف نمی‌باشد، ترکیب نیست و تجزیه هم نمی‌شود، و اینها همه صفات پدیده و مخلوق است و او منزله (سبحان) از صفات مخلوقات خویش است.

د/۱ - دقت شود که نه فقط در مورد «ذات خداوند متعال»، بلکه ذات هیچ چیزی برای ما و هیچ موجود دیگری قابل شناسایی نمی‌باشد و همه چیز با نشانه‌هایش شناخته می‌شود و به نشانه نیز «اسم» گفته می‌شود. شما هر چه در معرفی خودتان و یا هر موجود دیگری (حتی یک درخت یا یک پشه) بگویید، به اسمها و نشانه‌های او اشاره کرده‌اید و نه به ذاتش. لذا فرمودند به دنبال شناخت ذات خداوند متعال مروید، چون به نتیجه‌ای نمی‌رسید، نه تنها احاطه‌ی علمی به او ممکن نیست و او «صمد» است، بلکه اساساً شناخت هیچ ذاتی ممکن نیست. خداوند متعال نیز خود را با اسمها و نشانی‌هایش معرفی نموده و شناسانده است، لذا در آیات فوق پس از بیان اسمها و نشانی‌هایش فرمود: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» و در آیه‌ی دیگری فرمود:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الاعراف، ۱۸۰)

ترجمه: و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می‌گیرند رها کنید زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت.

در این خصوص مطالب دیگری نیز درج شده است، از جمله:

[ما باید خدا را بشناسیم، یا او باید خودش را به ما بشناساند؟](#)

شبهه ۲۲: در قرآن کریم که اصلی ترین منبع مسلمانان است، به سه اصل توحید، نبوت و معاد به عنوان اصول دین تصریح شده است، چرا به صراحت به ولایت و امامت و نیز عدل که شیعیان از اصول می دانند تصریح نشده است؟! (۱۱ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: در قرآن کریم هیچ فصل مجزایی به نام «اصول عقاید اسلامی» وجود ندارد که در آن به «توحید، نبوت و معاد» تصریح شده باشد و به «عدل و امامت» تصریح نشده باشد، تا بپرسیم چرا؟ و تصریح به عدل الهی و نیز ولایت و امامت نیز بسیار شده است.

تفکیک اصول و فروع دین، و بیان اصول دین، انتزاع عقلی از جهان بینی منطبق با عقلانیت و وحی است که بر آن اساس، اصول عقاید همان «توحید و معاد» است [إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ]، اما لازمه ی اعتقاد و عمل به توحید، اعتقاد و پیروی از نبوت و بالتبع از امامت است و لازمه ی اعتقاد به معاد نیز اعتقاد به «عدل الهی» است؛ و چون بسیاری از مذاهب اهل سنت ولایت و امامت را کلاً نفی می کنند و بسیاری دیگر چون معتزله و اشاعره عدالت را نفی کرده و قائل به «جبر مطلق» یا «اختیار مطلق» هستند و این با «عدل الهی» منافات دارد، تشیع به هر پنج اصل «توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت» معتقد بوده و بر آن تکیه و استناد می نماید، نه این که در قرآن کریم این آمده و آن نیامده است.

الف - توحیدی که اصل اول است، به معنای خداشناسی یا این که بدانیم الله جلّ جلاله خالق آسمانها و زمین و هر آنچه در آنهاست می باشد محدود نیست؛ تا این حد را (به صراحت قرآن مجید) بسیاری از کفار و مشرکین نیز قائل بوده و هستند، بلکه پذیرش، ایمان و عمل به الوهیت و ربوبیت الهی و در یک کلمه پذیرش «ولایت الهی» است، که در ایمان، پذیرش و قبول ولایت رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله) تجلی و تحقق می یابد و آن نیز در پذیرش و ایمان به تداوم ولایت در صاحبان ولایت محقق می گردد. لذا در کلام وحی از یک سو تصریح نمود که الله جلّ جلاله ولیّ مؤمنین است (توحید) و کفار ولایت طاغوت های متفاوت را گردن می نهند (کفر و شرک):

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند ولیّ (صاحب ولایت) کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی به در می برد و [لی] کسانی که کفر ورزیده اند اولیایشان [همان عصیانگران =] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی ها به در می برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند.

و از سوی دیگر تصریح نمود که پذیرش ولایت الله جلّ جلاله در پذیرش ولایت رسولش و اولیای امر الهی محقق می گردد:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائده، ۵۵)

ترجمه: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

دقت شود که پذیرش «ولایت» نیز فقط «نظری» نیست که در لفظ بیان شود، بلکه عملی است و در تبعیت و اطاعت متجلی می گردد، لذا امر به اطاعت از الله، رسول و اولی الامر را در ردیف یکدیگر بیان نمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید ...

پس توحید که اصل اول است، در ولایت پذیری نظری و عمل است که در ولایت رسول اکرم و ولایة امر متجلی می گردد و این ولایت پذیری نیز با اطاعت و تبعیت از صاحبان ولایت محقق می گردد.

ب - این کتابی که گفته می‌شود اصلی‌ترین منبع است، همین ظاهر قرآن که متشکل از چند صفحه‌ی نگاشته شده بین دو جلد می‌باشد نیست و اصلاً چنین چیزی نازل نشده است. بلکه متشکل از آیاتی است که به بنده، شما، دیگران، شیخین و حتی اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز نازل نشده است، بلکه فقط به قلب مبارک حضرت نبی اکرم و رسول اعظم (صلوات الله علیه و آله) نازل شده است و همه از طریق ایشان با آیات الهی آشنا شده‌اند، لذا درست برعکس اظهار خلیفه‌ی دوم که گفت: «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت» و اعتقاد سلفی‌ها، تکفیری‌ها و وهابی‌های امروزی که فقط همین ظاهر کتاب را اصل می‌دانند، وجود مبارک ایشان اصل است و نه ظاهر کتاب. لذا در آیات متعدد فرمود که به هنگام اختلاف در آیات به ایشان رجوع کنید و در ادامه‌ی آیه‌ی فوق فرمود که در هر اختلافی [مثلاً اختلاف بر سر این که آیا ظاهر کتاب به تنهایی کافی است یا نه؟ و یا این که بالاخره این اولی الامر کیانند؟ و آیا شما جانشینان الهی دارید یا مردم پس از شما رها شده و به خودشان واگذار شده‌اند و ...]، به رسول مراجعه کنید، یعنی ملاک فهم قرآن کریم، درک تأویل آیات و تشخیص راه و تمیز حق و باطل، ایشان هستند و نه ظواهر آیات قرآن کریم، که آن را نیز از ایشان گرفته‌ایم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید، پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

ج - خداوند متعال فقط قرآن کریم را - آن هم به شکل ظاهرش - نازل ننموده که بگویم اصلی‌ترین منبع است، بلکه فرمود: ابتدا رسول را فرستادم، یعنی او اصلی‌ترین منبع و مخاطب وحی است، یعنی انسان کامل اصلی‌ترین ولی امر الهی و الگو اسوه برای اطاعت و تبعیت است و سپس افزود: همراه او کتاب و میزان را نیز نازل کردم.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند... .

پس اصل انسان کامل است، اصل صاحب ولایت الهی است، اصل خلیفه‌الله و ولی‌الله است که کتاب (یعنی آیات الهی) به او نازل شده و از او اخذ می‌شود. لذا اگر برای نابودی اصل (مثل جنگ صفین)، به ظاهر قرآن کریم توسل شود و ظاهر کتاب بر سر نیزه رود، اصل که همان انسان کامل و صاحب ولایت است، می‌فرماید: بروید بجنگید، قرآن منم. لذا بدانیم که قرآن کریم، تعریف انسان کامل است و انسان کامل، اصل و روح و تجسم قرآن کریم است.

د - اگر کسی گمان نماید که چون چند صفحه کاغذ که در آن آیات کریمه‌ی قرآن مجید مسطور شده است را در دست گرفته، دیگر به اصل دست یافته و نیازی به رسول و اولیای امر برای اطاعت و تبعیت ندارد، کلاً از توحید، اسلام، قرآن و ولایت چیزی نفهمیده است. همین نگاه، بینش، دانش و اعتقاد غلط است که سبب می‌گردد گمان کنند آنها از قرآن کریم چیزهایی دانسته‌اند که العیاذ بالله پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) ندانسته است! و همین خرافه سبب می‌گردد که آنچه از قرآن خوشایندشان بود بگیرند و آنچه نبود را واگذارند و توجه نکنند که آیات ولایت و نیز تفسیر، تأویل و مصداق ولایت و بسیاری از آیات مربوط به «امامت» که در قرآن کریم تصریح شده است و ایشان در خطبه غدیر خم بیان داشتند، کیانند؟

از این رو تشیع به نبوت در راستای توحید و امامت در راستای نبوت و عدل در راستای توحید و معاد تأکید دارد.

شبهه ۲۴: آیا «تقوا» یعنی ترسیدن از خدا؟ اگر نیست، چرا چنین معنا می‌کنند و آیا اساساً از خدا باید ترسید؟ (دانشجو/مشهد) (۱۳ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: گاه سعی می‌شود که به بهانه‌ی رحمان، رحیم، لطیف، غفار، ستار، رثوف، جواد، رفیق و شفیق بودن خداوند متعال، القا کنند که «ترس از خدا» جایگاهی ندارد و اصلاً نباید از او ترسید. در حالی که اصلاً چنین نیست، بلکه باید به رحمتش امیدوار بود و از قهرش ترسید. «خوف» و «رجا» دو انگیزه و عامل حرکت انسان هستند که هر کدامش را بگیرند، گویی از دو بال پرواز، یکی را قطع کرده یا بسته‌اند. اگر «حبّ و بغض» هست، خوف و رجا نیز خواهد بود.

بدیهی است آدمی وقتی در مقابل یک عظمت وجودی قرار می‌گیرد، هم امید نعمت و بهره‌مندی در او ایجاد می‌گردد و هم خوف و ترس از عقوبت و خشیت از عظمت.

انسان حتی در مقابل موجودات بی‌جان نیز همین حالت را دارد، چه رسد به خداوند عظیم‌الشان جلّ جلاله. چنانچه نمی‌توان به یک رودخانه فقط امیدوار بود که آب آشامیدنی و کشاورزی را تأمین نماید و به زیبایی و سرسبزی منطقه بیافزاید، بلکه خوف خروشان بودن آن و عواقب احتمالی نیز وجود دارد.

اما در خصوص «تقوا» دقت شود که معنا و مفهوم واژه که گاه طی جملاتی بیان و منتقل می‌گردد یک مقوله است و واژه گزینی مناسب برای معادل آن به زبان دیگر [که حتی ممکن است واژه‌ی مناسبی یافت نشود] مقوله‌ی دیگری است.

تقوا در اصل یعنی «پرهیزکاری» و پرهیز مبتنی بر «مراقبت» و «حذر» است و انسان از چیزی «حذر» می‌نماید که از آن می‌ترسد، لذا تقوا را ترس از خدا معنا کرده‌اند. یعنی ترس از نتیجه‌ی عمل به آنچه موجب ضرر، زیان، فراق، دوری، قهر و غضب می‌شود.

از بهترین تعاریف برای انتقال مفهوم «تقوا»، بیانات مقام رهبری در این خصوص می‌باشد که ذیلآ ایفاد می‌گردد:

بسم الله الرحمن الرحيم

در مورد تقوا: چون کلمه‌ی تقوا يك سخن تکرار شونده است و فرهنگ تقوا در جامعه خیلی تکرار می‌شود، من اصرار دارم شما آن نکته‌ی حرف مرا دریابید، و لذا مقصود را درست توجه کنید! من گفتم تقوا را می‌توانیم این‌طور معنی کنیم که شما بفهمید. اما واژه‌گزینی برای ترجمه يك معنی دیگر است.

تقوا یعنی پرهیز با حرکت نه پرهیز با سکون، يك وقت هست شما در حال سکون پرهیز می‌کنید، یعنی برو در خانه‌ات بنشین و کاری به کار چیزی نداشته باش و با رانندگی نکردن پرهیز کن به این که به کوه نخوری و از دره پرتاپ نشوی، پرهیز از کوهنوردی کردن، حرکت نکردن در خارزارها که خارهای مگیلان دامن شما را نگیرد، این يك جور پرهیز است و اسلام این را به شما توصیه نمی‌کند. بلکه می‌گوید در سینه‌ی فضا یا واقعیت‌ها با حوادث روبرو بشوید و در عین حال پرهیز کنید. مثل راننده‌ای که رانندگی می‌کند اما پرهیز هم می‌کند و این پرهیز همان است که گفته شد، مراقبت کردن و مواظب خود بودن. پس کلمه‌ی پرهیز در اینجا يك کلمه‌ای است درست، منتها چون پرهیزگاران در ترجمه‌ی متقین زیاد تکرار شده و در ذهن‌ها آن حساسیت لازم را به معنا برنمی‌انگیزد، من ترجیح دادم بگوئید پرهیزمندان البته پرهیزمندان را هم چون جا نیفتاده اصرار ندارم بگوئید، خود بنده آن سال‌های قدیم تقوا را پرواگرفتن و پرواداشتن معنا می‌کردم، اما بعد فکر کردم دیدم عبارت پرواکاران و پروامندان يك عبارت نامأنوسی است و هیچ مصطلح نیست، یعنی آن موسیقی لغت باید بر گوش سنگینی نکند، باید زیبا به گوش برسد تا رایج شود و این یکی از رازهای واژه‌گزینی است.

بنابراین: شما معنای تقوا را بدانید: که تقوا یعنی پرهیز در حال حرکت و مراقبت در حال حرکت، در میدان‌ها حرکت نکنید، اما مواظب باشید! از اصطکاک‌ها، از غلط رفتن راه‌ها، از واردکردن ضایعه‌ها به خود یا

دیگران و از تخطی کردن از حدودی که برای انسان معین کرده که انسان را به گمراهی می برد، چون جاده بسیار خطرناک و طولانی و ظلمانی است.

این ظلمات دنیا را مشاهده می کنید که قدرت مادی چه گرد و غباری امروز در دنیا برپا کرده؟ عربده می کشند و تصمیم گیری می کنند و چه بسیار انسان هایی که در این راه ها گمراه می شوند. پس باید مواظب بود! چقدر انسان امروز در دنیا حقانیت راه های استکباری را در دلش قبول دارد؟ همین که می گویند افکار عمومی غرب این گونه گفت همین تلاشی که می کنند تا افکار عمومی غرب را علیه يك مفهومی و يك حقیقتی برانگیزد این برای چیست؟ برای همین است که می خواهند باور انسان ها را جلب کنند که متأسفانه باور خیلی را جلب می کنند و این همان گمراهی پذیری راه حقیقت و راه زندگی است که اگر يك ذره هوشیاریشان را از دست دادند گمراه خواهند شد، و لذا در این راه تقوا لازم است اگر کسی این تقوا را داشت، آن وقت قرآن او را می تواند هدایت کند، لکن اگر کسی این تقوا را نداشت و همچنان چشم بسته، بزن و برو و بی توجه و مستانه حرکت کند، آیا قرآن می تواند او را هدایت کند؟ ابداً، هیچ سخن حقی این چنین آدمی را نمی تواند هدایت کند! کسی که گوش دل به هیچ چیز نمی دهد و هیچ حقیقتی را باور ندارد، و سرمست و دربست در اختیار شهوات خودش، یا شهوات دیگران دارد حرکت می کند، قرآن او را هدایت نخواهد کرد. بله قرآن يك ندایی هست، اما این ندا هیچ وقت به گوش آنها حساس نمی آید.

در قرآن يك تعبیری هست که می فرماید: «اولئك ينادون من مكان بعيد» و این اشاره به همین آدمهاست می گوید: آنها ندا داده می شوند از راهی دور. شما گاهی يك آهنگی را از راه دور می شنوید، مثلاً يك نفر خوشخوانی يك نغمه بسیار زیبایی را با زیر و بمهای بسیار رقیق و لطیفی دارد می خواند اما فرض کنید از فاصله يك کیلومتری، صدای او می آید لکن چه می گوید؟ اولاً معلوم نیست، چون لفظ شنیده نمی شود و فقط صدا شنیده می شود، بعد همین صدا هم که ظرافت های درونش بکار رفته اصلاً فهمیده نمی شود، مثل يك خطی که بر دیوار رسم شده و شما آن را از دور می بینید يك خط است اما وقتی نزدیک می روید می بینید این خط مثلاً يك ظرافت هایی درونش به کار رفته که از دور نمی شود دید، و لذا این آدمها را قرآن می گوید مثل این که از دور صدایشان می زنند چیزی نمی شنوند پس باید هوشیار بود تا هدایت شد. این مختصری از جلسه گذشته و «هدی للمتقین» بود. (جلسه هشتم، تفسیر قرآن کریم، سوره بقره)

شبهه ۲۵: اگر در دنیا کسی دیگری را بسوزاند، می‌گویند قصی القلب است، پس چطور خداوند متعال در آخرت میلیون‌ها نفر را می‌سوزاند، در حالی که می‌دانیم او ارحم الراحمین است؟ (دیپلم/مشهد) (۱۶ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: شاید در ابتدا چنین به نظر رسد که نتیجه‌ی منطقی این سؤال باید این باشد که یا العیاذ بالله خدا قصی است و یا این که آخرت و بهشت و جهنمی در کار نیست، که هر دو با منزه (سبحان) بودن خداوند متعال و نیز علم، حکمت و مشیت او منافات دارد.

خداوند رحمان و رحیم، کسی را نمی‌سوزاند، اما این انسان‌ها هستند که گاه به راحتی دست به خودسوزی می‌زنند.

بدیهی است که کارگاه هستی، از پایین مرتبه‌ی وجودی آن که دنیا (دنی، پایین، پست) است و عالم جرم است، تا بالاترین مرتبه‌ی وجودی آن که جنات عدن و فردوس است و بالاترین نقطه‌ی آن که «مقام محمود» است، همه تجلی علم و حکمت الهی می‌باشد، لذا قانونمند، نظام‌مند و منضبط است. لذا به پیامبر حبیبش (صلوات الله علیه و آله) نیز فرمود: نماز شب بخوان، باشد که در مقام محمود جای گیری. یعنی بدون علت، به معلول نمی‌رسی.

الف - در این عالم «آتش» سوزاننده هست، و پوست و گوشت ضعیف و سوزنده‌ی انسان نیز هست. به انسان می‌گویند که دستت را به آتش نزدیک نکن، چون می‌سوزد و ذغال می‌شود و تو نیز درد می‌کشی و چه بسا کبد و کلیه تو نیز تخریب شود و به همین دلیل بمیری. حال کسی نمی‌تواند بگوید که خیر این قضاوت است، من دوست دارم دستم را به آتش بگیرم، اما نسوزد.

همچنین گفته‌اند این کفری که می‌ورزید و یا این مال یتیم یا مال حرام که می‌خورید، آتشی است که فرو می‌برید و جان شما را می‌سوزاند و در عالم دیگر ظهور و بروز آن را می‌بینید، حال کسی نمی‌تواند بگوید که این دیگر قضاوت است و من می‌خواهم کافر باشم، ظلم کنم، مال دیگران را بخورم و چیزی هم نشود:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَّا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» (النساء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتَرُونَ بِهِ نَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (البقره، ۱۷۴)

ترجمه: کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند آنان جز آتش در شکم‌های خویش فرو نبرند و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت و پاکشان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت.

ب - در این دنیا مردم به عقل، علم، تجربه و خبر، از اجزای عالم و خواص و آثار آن مطلع می‌شوند، لذا وقتی کسی خطایی می‌کند، [مثلاً مواد محترقه برای چارشنبه سوری حمل می‌کند و باعث آتش گرفتن خودش و دیگران می‌شود، یا با کپسول گاز خانگی کپسول خانه را پر می‌کند، یا مواد مخدر مصرف می‌کند و ...] و در نهایت به عقوبت آن دچار می‌شود، به او می‌گویند: آیا به تو گفته نشده بود؟!

همچنین انسان به عقل، فطرت، علم، الهام و وحی، با حیات اخروی، محشر و بروز آثار و عواقب سوء اعتقادات و رفتارهای باطل آشنا می‌شود و وقتی نوبت به نتیجه و بروز عقوبت رسید، به او می‌گویند، آیا به شما خبر نرسیده بود؟!

«تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْطِ كُلَّمَا أُلْفِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» (الملک، ۸ و ۹)

ترجمه: نزدیک است که (جهنم) از خشم شکافته شود، هر بار که گروهی در آن افکنده شوند نگاهبانان آن از ایشان پرسند مگر شما را هشدار دهنده ای نیامد؟! * گویند چرا هشدار دهنده ای به سوی ما آمد و [لی] تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید.

ج - پس اولاً خداوند رحمان و رحیم کسی را به جهنم نمی برد و نمی سوزاند، اما انسانها خودسوزی می کنند و ثانیاً اگر عاقبتی در کار نباشد، مسیرها هدفی نداشته باشد، اعتقادات و عملکردها نتیجه نداشته باشد و یا نتیجه ی همه مساوی باشد، آن وقت است که باید گفت: کار غیرعلیمانه، غیرحکمیانه و غیرعادلانه است.

آری؛ خداوند متعال، رحمان، رحیم، کریم، جواد، غفار، ستار و لطیف است، اما علیم، حکیم، عادل و قهار نیز هست و اسماء کمالیه ی او ناقض یکدیگر نمی باشند. از این رو حضرت مولی الموحدین، امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) در دعای کمیل عرضه می دارد، یقیناً اگر سوگند تو (یعنی اراده و مشیت حکیمانه ی تو)، بر فرق گذاشتن بین موحّد و مشرک، ظالم و عادل، جاهل و عالم، فاسق و متقی و ... نبود، اصلاً جهنم را نمی آفریدی یا سردش قرار می دادی و هیچ کس را در آن جای نمی دادی.

فراز ذیل از دعای کمیل، دقیقاً پاسخ سؤال مذکور می باشد:

«فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَاحِدِكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِكَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا»

ترجمه: پس من به یقین قاطع می دانم که اگر تو بر منکران خدایت حکم به آتش قهر خود نکرده و فرمان همیشگی عذاب دوزخ را به معاندان نداده بودی، محققاً تمام آتش دوزخ را سرد و سالم می کردی و هیچکس را در آتش جای و منزل نمی دادی؛

«لَيْكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَقْسَمْتُ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ، مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ أَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ، وَ أَنْتَ جَلَّ شَأْنُكَ قُلْتَ مُبْتَدِئًا وَ تَطَوُّتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَّكِرًا» «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (السجده، ۱۸)»

ترجمه: ولیکن، اسمهای تو (همه) مقدس هستند و قسم یاد کرده ای که دوزخ را از جمیع کافران جن و انس پر گردانی معاندان را در آن عذاب مخلّد نمایی، و تو را ستایش بی حد سزاست که با وجود آن که خویش را ثنا گفتی و به همه انعام نمودی، در کتاب خود فرمودی آیا (در آخرت) اهل ایمان با فاسقان یکسانند هرگز یکسان نیستند.

شبهه ۳۶: شما علت گرایش برخی از جوانان مسلمانان به مسیحیت را چه می‌دانید؟

(ارشد جامعه شناسی/رشت) (۲۲ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: از آن جایی که هنوز یک مسلمان ندیدیم و نشناختیم که مسیحی شده باشد، بر این باوریم که «هیچ‌گاه یک مسلمان، مسیحی نمی‌شود».

شاید ابتدا به نظر رسد که این ادعا با برخی از اخبار و مستنداتی که منتشر و شایع شده مغایرت دارد، اما لازم است جهت روشن شدن موضوع به یک خاطره از مرحوم آیت الله علامه جعفری^(ه) اشاره گردد. خلاصه نقل این است که می‌فرمود: خانمی ناراحت و مضطرب به من رجوع کرد که بدبخت و بیچاره شده‌ام، چون شوهرم مرتد شده و حالا باید از او جدا شوم! وی شوهر را می‌خواهد و طی سه روز ساعاتی با او گفتگو می‌کند که بفرموده‌ی خودش بسیار مفید افتاد، اما بعد زن را صدا کرده و به او می‌فرماید: «خانم شما اصلاً نگران نباش، مرتد کسی است که از اسلام بیرون رود و شوهر شما اصلاً به اسلام وارد نشده بود که اکنون بیرون رفته باشد».

از این رو بر این باوریم که این دسته افراد نه به اسلام وارد شده و نه از آن خارج شده و نه به مسیحیت وارد شده‌اند.

اما در عین حال باید توجه داشت که هیچ گرایشی (دینی، سیاسی، نفسی، دنیوی و اخروی) بدون علت نیست و علل نیز یکی و دوتا نیست، بلکه ممکن است علل متعددی سببیت داشته باشند که ذیلاً به برخی از اهم آنها که مشاهده شده اشاره می‌شود:

الف - علل اعتقادی:

بی‌تردید علت اعتقادی این نیست که این عده اسلام و مسیحیت را با هم مقایسه کرده یا تطبیق داده‌اند و آن را افضل دانسته‌اند، بلکه این است که نه اسلام را شناخته‌اند و نه مسیحیت را. این دسته از افراد نه از «لا اله الا الله» چیزی دانسته و فهمیده‌اند و نه از «ابّ و ابن و روح القدس» یا به تعبیری دیگر، تجزیه و ترکیب خداوند سبحان در تثلیث مسیحیت. لذا بدیهی است که نه قرآن کریم را تلاوت کرده‌اند و نه لحظه‌ای فکر می‌کنند که چرا یک پیامبر با پنج انجیل که هیچ کدام نیز کتاب آسمانی نیستند؟!

ب - علل روانی:

عده‌ای که از یک سو دوست ندارند به وظایفی مقید گردند و از سوی دیگر نمی‌خواهند کافر محسوب گردند، مدعی می‌شوند که ما مسیحی شدیم. یعنی خدا، پیامبر و کتاب را قبول داریم، اما نه الله جلّ جلاله، محمد رسول الله (صلوات الله علیه و آله) و قرآن کریم را، بلکه مسیحیت را قبول کردیم.

از علل دیگر روانی، عقده حقارت و خود کم بینی است. بدیهی است که انسان دوست دارد مطرح شده و مورد توجه قرار گیرد. وقتی کسی احساس خود کم‌بینی کرده و در خود چیزی برای مطرح شدن پیدا نمی‌کند، مدعی می‌شود که مثلاً من مسیحی، بودایی، مارکسیسم یا روشنفکر و کافر شده‌ام، تا بدین وسیله حقارت خود در جامعه و بین اطرافیان را کاهش و پوشش دهد؛ و البته علل روانی دیگر نیز وجود دارد.

ج - علل تربیتی و رفتاری:

این عامل نقش پررنگ‌تری دارد. عده‌ای به خاطر تربیت ضعیف یا غلط در خانواده و محیط، مایل به رفتارهایی هستند که در اسلام «حرام» قلمداد شده‌اند و یا «تنبیل و بی‌عاری» بار آمده و حوصله‌ی انجام اموری که در اسلام «واجب» شمرده است را ندارند. به عنوان مثال: نه تنها برای نماز، روزه، حجاب و سایر عبادات تنبیل هستند، بلکه دوست دارند در جشن‌ها و پارتی‌های مختلط شرکت کنند، بزنند و برقصند، دوست دختر و پسر داشته باشند، آبجو و شراب بنوشند ... و خلاصه سرخوش و بی‌قید باشند و در ضمن کسی هم نگوید که بی دین و بی‌قید هستند.

خُب بدیهی است دینی که نماد آن فقط آویزان کردن یک صلیب باشد، بسیار راحت تر از دینی است که نماد آن رعایت تقوا، عمل به ارزش‌ها، انجام واجبات و ترک محرّمات الهی می‌باشد.

با بسیاری از دختران و پسران جذب شده به کلیسا صحبت کردیم و متوجه شدیم که توسط دوست دختر یا دوست پسرهایی که در پارک‌ها، کافی‌شاپ‌ها و در نهایت دانشگاه‌ها پیدا کرده‌اند به کلیسا جذب شده‌اند. حال آیا ما باید در اینها «علل گرایش از اسلام به مسیحیت» را جویا شویم؟ کدام اسلام و کدام مسیحیت؟! آیا حضرت مسیح^(ع) اجازه‌ی دختربازی و دوست پسر داده است یا در اناجیل جایز شمرده شده است؟! یا آن که خیر، بلکه کشیش‌ها می‌گویند: تو فقط ثبت نام کن و یک صلیب بیا، نه ما با بقیه‌اش کاری داریم و نه خدا(!؟)

د - علل سیاسی و تشکیلاتی:

هر چند اغلب مسیحیان ایرانی، مردم وطن دوست و آرامی هستند، اما دلیل نمی‌شود که سازمان کلیسا، فعالیت تشکیلاتی و سیاسی نداشته باشد.

چند سال پیش خبری در سطح رسانه‌ها جنجالی شد، مبنی بر این که در رشت ۲۰۰ نفر مسیحی شدند و کشیش آنها را در آب‌های خزر غسل تعمید داد، و البته افزودند: جانیشان در خطر است، چون از نظر اسلام و جمهوری اسلامی «مرتد» هستند و حکمشان اعدام است و ...!

کسی به اینها نگفت: اولاً شما بی‌خود کردید که آنها را به جای کلیسا در دریای خزر غسل تعمید دادید و ثانیاً اگر جانیشان در خطر است، چرا یک حرکت ژورنالیستی کردید و با پخش خبر و انتشار عکس و فیلم، آنها را در خطر انداختید و ثالثاً برای کدامشان خطری پیش آمد و اصلاً در این مملکت کی وقت و حوصله دارد که دنبال اینها برود؟! اگر طی چند دهه، دویست نفر مسیحی شدند، روزانه چند صد نفر مبتلا به مواد مخدر شده و یا به زنا و حتی [العیاذ بالله] زنا محصنه می‌افتند و حوصله و فرصتی برای توجه به آنان نیست، چه رسد به غسل کردن دویست نفر در دریا. و روزانه ده‌ها هزار نفر نیز در ایران و سایر کشورهای جهان- از جمله کشورهای غربی- به اسلام می‌گروند، تا آنجا که خانم مرکل در اجلاس اتحادیه‌ی اروپا می‌گوید: خروج گروهی مردم از مسیحیت مشکلی نیست، اما گرایش اغلب آنها به اسلام جای سؤال دارد و نگران کننده است.

در شهر مابین آلمان (نزدیک فرانکفورت) یک باری درست کرده‌اند مخصوص به اصطلاح ایرانی‌های مسلمان مسیحی شده و در آن با شراب و آبجو و زنان اکراینی و ...، از این عده تغییر دین‌داده‌ها پذیرایی می‌کنند و البته پولش را هم می‌گیرند.

خُب بدیهی است که این تحرکات همه سیاسی و تشکیلاتی و جهت جوسازی و شانناژ علیه جمهوری اسلامی ایران (نه اسلام عربی یا ...) و خبر سازی جهت رسانه‌های صهیونیستی می‌باشد و سادگی است اگر کسی گمان نماید علل عقلی، فلسفی، کلامی و ... موجب گرایش این عده شده است.

و - علل اقتصادی:

عده‌ای نیز بی‌دین، بی‌ایمان، لایالی، اما زرنگ هستند. اینها مدعی می‌شوند که ما مسیحی شدیم، تا چرخه‌ی اقتصادشان بهتر بچرخد (البته به گمان خودشان).

همان‌طور که در گذشته هر کسی می‌خواست از کشورهای غربی پناهندگی بگیرد، به نوعی خارج می‌شد و در کشور مورد نظر مدعی می‌شد که من در ایران به امام یا انقلاب فحش دادم و اکنون در خطر هستم، پس پناهندگی بدهید؛ عده‌ای هم برای این که راحت تر ویزا بگیرند، مدعی می‌شوند که ما مسیحی شده‌ایم و عضو تشکیلات مسیحیت و کلیسا هستیم. هر چند که دولت‌های غربی نیز چند سالی است این کلک را فهمیده‌اند و زیاد بهایی نمی‌دهند، لذا ادعای مسیحی شدن نیز کمتر شده است.

و البته علل دیگری نیز برای این ادعا، جوسازی، خبرسازی و کار تشکیلاتی سیاسی وجود دارد.

یادداشت سردبیر: [همه‌ی علم بشر در چهار محور خلاصه می‌شود. \(سیری در کلام امام کاظم \(علیه‌السلام\)\)](#)

نکته‌ها (به قلم شما): [سفر به غرب - مجموعه مباحثات با برادران اهل سنت - \(۶\) استانبول - «فهم غیرعرب از قرآن کریم»](#)

شبهه ۲۷: آیا در برزخ نیز شفاعت ائمه اطهار^(ع) وجود دارد و آیا عذاب مؤمنین در همان برزخ به اتمام می‌رسد؟ (لیسانس معارف اسلامی/زرنند - کرمان) (۳۶ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: سؤالات و شبهات در خصوص «شفاعت» بیشتر به این دلیل است که اغلب اذهان عمومی معنای شفاعت را درست و آن طور که باید نمی‌دانند و فقط به صورت سطحی یک برداشتی از شنیده‌ها دارند؛ که مثلاً امام حسین^(علیه‌السلام) می‌آیند و مانع از ورودشان به جهنم می‌شود و یا دست آنان را گرفته و به بهشت می‌برند. اما شفاعت، از ماده‌ی «شَفَع» به معنای جفت و دوتایی شدن است. پس شفیع کسی است که جفت شفاعت شونده می‌گردد.

بدیهی است که انسان در دنیا با هر چه «جفت» باشد، در برزخ و قیامت نیز با همان جفت خواهد بود. چنانچه امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) قسم می‌خورند که اگر به یک چوب خشک نیز محبت داشته باشید، با همان محشور می‌گردید. (البته منظور محبت در عرض محبت خداوند محبوب است و نه در راه خدا و برای خدا)

الف - شفاعت به معنای واقعی و اصلی آن، امری اجتناب ناپذیر است، چرا که انسان بالاخره محبوب یا محبوب‌هایی دارد که با آنها جفت می‌شود و هدفش این است که با توجه به فقر ذاتی، از کمال دیگری بهره‌برد. حال یا مصداق کمال را درست شناخته و انتخاب می‌کند و یا غلط.

ب - خداوند حکیم در آیات متعددی از قرآن کریم تصریح کرده است که آن شفاعتی (جفت شدنی) که سبب رشد و تعالی (به تعبیری نجات از عذاب و ورود بهشت) می‌گردد، در قیامت نخواهد بود، مگر آن که اولاً به اذن الهی باشد و ثانیاً این شفاعت شامل کسانی می‌شود که خدا از آنان راضی باشد و آنان حتماً همان خداترسان هستند و نه هر کسی:

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ» (الأنبياء، ۲۸)

ترجمه: آنچه فراروی آنان و آنچه پشت‌سرشان است می‌داند و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند و خود از بیم او هراسانند.

ب - پس به لحاظ کلی شفاعت همه جا هست، چه در دنیا، چه در برزخ و چه در قیامت. منتهی این معنای عام شفاعت است. بدیهی است تا وقتی «ولایت» هست [که همیشه هست]، شفاعت نیز هست. تا وقتی همه‌ی فیوضات الهی از طریق خلفایش، یعنی انسان‌های کامل و صاحبان ولایت و امامت می‌رسد (که حتی در بهشت نیز چنین است)، شفاعت هم هست. اگر خداوند کریم در کلام وحی فرمود که مؤمنین با انبیاء و اولیا هم‌نشین می‌گردند، در دنیا چنین است و بالتبع در برزخ و قیامت نیز چنین خواهد بود.

ج - برخی با استناد به روایت ذیل، می‌گویند که در برزخ هیچ شفاعتی وجود ندارد:

امام صادق^(علیه‌السلام): «به خدا قسم که تنها خطری که من بر شما احساس می‌کنم، برزخ است و چون قیامت شود و کار به دست ما برسد، ما بر کار شما از خودمان اولویت داریم».

این روایت، واحد است و مشابهی ندارد، لذا به فرض صحت نیز باید در نظر گرفته شود که در این حدیث تصریح نشده که در برزخ شفاعتی نیست، بلکه تأکید شده که در قیامت، کار با ولایت است، امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) میزان و مقسم جنت و نار است و طبق آیه‌ی کریمه‌ی «يَوْمَ تَدْعُو كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ...» - [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم (الاسراء، ۷۱)»، هر کسی و هر گروهی با امام خود محشور می‌گردد [خواه امام حق باشد یا امام باطل]، لذا شفاعت پیامبر اکرم و اهل عصمت^(صلوات الله علیهم اجمعین) از مؤمنین و اهل ولایت حتمی است. اما معلوم نیست که مسلمانان و شیعیان در برزخ نیز شامل شفاعت به آن معنای خاص گردند؟

د - نه فقط اهل عصمت^(علیهم‌السلام)، بلکه ملائکه و حتی مؤمنین نیز در دنیا، برزخ و قیامت یکدیگر را شفاعت می‌کنند. وقتی مؤمن برای کسی (اعم از زنده یا مرده) دعا می‌کند، در واقع با او جفت شده و شفاعتش می‌کند و وقتی علاقمندان به متوفی، برای او طلب آمرزش می‌کنند و یا برایش خیرات و مبرات

می فرستند، در حالی که او در عالم برزخ است، در واقع شفاعتش می کنند. پس چطور ممکن است که این شفاعت در برزخ برای همه باشد، اما برای اهل عصمت (علیهم السلام) نباشد؟!

مضافاً بر این که در برزخ، حیات تکاملی مؤمنین ادامه دارد. در محضر شریف آنان حاضر شده و با علم به حقایق عالم هستی، رشد می کنند تا لایق بهشت گردند، همین یعنی شفاعت در برزخ. مگر ممکن است که مثلاً یک مؤمن یا یک مؤمنه بی سواد، در حالی که نتوانسته حتی یک آیه از قرآن را بخواند، به بهشت برود؟ اما حق او بهشت است، چرا که ایمان آورده و به انجام عمل صالح اهتمام ورزیده است. لذا در برزخ با حقایق قرآن آشنا می شود و لایق ورود به بهشت جاویدان می گردد. اینها همه شفاعت است.

چطور ممکن است که امثال ما، هر چقدر هم که مؤمن باشند، با شناخت اندکی از ولایت و امامت دارند، لایق بهشت و حشر با اهل عصمت^(ع) باشند؟ لذا در برزخ شناخت از حقیقت و ولایت کامل می شود و مؤمن لایق می گردد. آیا این شفاعت نیست؟

و - دقت شود که انقطاع، چه انقطاع تکوینی و ولایی کل عالم هستی و چه انقطاع سلوکی اهل ایمان با محمد و آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعین) لحظه ای اتفاق نمی افتد. چه در دنیا، چه در برزخ و چه در قیامت.

ز - اما در خصوص بخشش گناهان مؤمن در برزخ، دقت شود که اولاً خداوند رحمان و رحیم، بسیاری از گناهان او را می بخشد، چنانچه حتی به همه ی بندگان گناه کارش فرمود به شرط ناامید نشدن از رحمت الهی و بالتبع توبه و بازگشت و استغفار، همه ی گناهان را می بخشد:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه ی گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده ی مهربان است.

اگر گناهی مانده بود که دیگر قابلیت بخشش را نداشت، به واسطه ی مشکلات، بیماری ها، سختی ها، مظلومیت ها، مصیبت ها و ... در همین دنیا بخشیده می شود.

اگر باز گناهی لایق عذاب مانده بود، با سكرات و عذاب مرگ بخشیده می شود.

اگر همچنان گناهی باقی مانده بود، در فشار قبر و سپس حیات برزخی پاک می شود.

اگر همچنان گناهی باقی مانده بود، با شفاعت روز محشر بخشوده می شود.

اگر باز گناهی بود که مانع از شفاعت می گردید (مثل سهل انگاری و سبک شمردن نماز)، آن وقت مؤمن به طبقه ی اول جهنم [که مخصوص مؤمنین گناهکار است] می رود و تا پاک نشود، آنجا معذب خواهد بود و بعد از پاک شدن، وارد بهشت می گردد.

شبهه ۲۸: آیا توسل در منابع اهل سنت نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؟ حجت و دلیل عقلی، استنادی از قرآن کریم و روایاتی مورد قبول برادران اهل سنت می‌خواهم.

(سؤال مشابه از اکراین، روسیه، آذربایجان) (۲۹ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: در مورد «توسل»، با توجه به اهمیت آن از یک سو و هجمه‌ی شدید ضدتبلیغی از سوی دیگر، مطالب بسیاری درج شده است که اگر کاربران گرامی کلمه‌ی «توسل» را در بخش جستجو درج و کلیک نمایند، در اختیار قرار می‌گیرد. و تقاضا این است که حتماً مطالب مندرج را مطالعه نمایند. در عین حال پاسخ به سؤال فوق نیز ایفاد می‌گردد:

الف - حجت و دلیل عقلی:

انسان ذاتاً فقیر و محتاج به غیر است، چرا که هستی عین ذات او نمی‌باشد، چنانچه خداوند متعال در کلام وحی فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

بدیهی است که تا انسان فقیر است [که همیشه هست و خواهد بود]، برای دستیابی به کمال، هیچ راهی جز توسل به وسایل مربوطه ندارد. خواه وسایل مادی و خواه وسایل معنوی.

انسان بدون توسل به وسایل، حتی یک نفس هم نمی‌تواند بکشد و جرعه‌ای آب نیز نمی‌تواند بنوشد و یک کلمه حرف هم نمی‌تواند یاد بگیرد یا بگوید و ... پس چرا نوبت به دینداری و هدایت که می‌شود، گمان می‌کند که می‌تواند بدون توسل به وسیله گامی بردارد؟! کدام فیض الهی [اعم از مادی و معنوی]، بدون واسطه نازل شده و رسیده است که کسی گمان کند بدون واسطه می‌تواند کسب فیض کند؟! آیا بدون توسل به کار و تلاش می‌توان به رزق حلال الهی دست یافت؟ آیا بدون توسل به همسر می‌توان به زندگی مشترک و نسل دست یافت؟ آیا بدون توسل به کتاب، قلم، معلم و ... می‌توان حتی یک حرف یاد گرفت؟! مگر وحی با وسیله نازل نشد؟ مگر شخص پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) خودشان وسیله ابلاغ وحی و هدایت نبودند؟ مگر نماز، روزه، جهاد و سایر عبادت‌ها همه وسیله کمال و قرب الهی نیستند؟ مگر پزشک و دارو وسیله بهبودی و علاج نیستند؟! پس این لجاجت غیرمنطقی با «توسل» فقط به خاطر جلوگیری از توسل به اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌باشد.

ب - سند قرآنی:

تمامی آیاتی که در قرآن تصریح دارد به ولایت پذیری، اطاعت و تبعیت از پیامبر اکرم (ص)، اسوه و الگو قرار دادن او، تلاوت قرآن، اقامه نماز، انجام اوامر و بایدها، خودداری از نواهی و نبایدها ... و دستورات مؤکد ایشان به ولایت و امامت و تاسی به معصومین (علیهم‌السلام) و ... همه دلیل بر ضرورت اجتناب‌ناپذیر «توسل» است، چرا که هیچ یک از این موارد خودشان هدف نیستند و هدف فقط و فقط الله جلّ جلاله است و اینها همه وسیله کمال و قرب و رضایت الهی می‌باشد. در عین حال خداوند متعال در آیه‌ی ذیل تصریح به توسل می‌نماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به سوی او توسل جوئید (وسیله‌ی تقرب جوئید) و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

دقت شود که این دستور به مؤمنین است، چرا که هدف غایی مؤمنین قرب به خداوند متعال است و او فرمود جهت تحقق این هدف، وسیله بجوئید.

ج - مستندات نقلی در منابع اهل سنت:

بدیهی که مستندات نقلی در منابع اهل سنت نمی‌تواند به تنهایی دلیل بر درستی یا نادرستی موضوع و مطلبی باشد و حتی درستی احادیث منقول در این منابع نیز وقتی به اثبات می‌رسد که با احادیث و روایات منقول از اهل عصمت^(ع) در منابع معتبر شیعی انطباق داشته باشد. لذا اگر ذیلاً به اقوالی در منابع اهل سنت اشاره می‌گردد، برای این است که برادران و خواهران اهل سنت بدانند که طبق مذاهب آنان نیز «توسل» ممدوح است، اگرچه همان گونه که بیان شد اجتناب ناپذیر است، حتی وهابیت که سعی دارد اندیشه‌های خود را به اهل سنت تعمیم بخشد و به نوعی مدعی سرپرستی آنهاست (در حالی که فقط یک تشکیلات جاسوسی است) نیز مجبور شده است به اشکال مختلف توسل را بپذیرد. و اما چند نمونه از منابع بسیار معتبر اهل سنت:

ج/۱ - امام احمد، ترمذی و حاکم روایت کرده‌اند (حاکم آن را به شرط بخاری صحیح دانسته است) ابن‌حزیمه، طبرانی، ابن‌ندی، منذری و ابن‌ماجه از عثمان بن‌حنیف روایت کرده‌اند: «مرد نایبانی به محضر حضرت پیامبر مشرف شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! از خدا بخواه که بینایی‌ام را برگرداند، پیامبر فرمود: آیا نمی‌خواهی به همان حال رهایت کنم؟ (یعنی به آنچه که خداوند برایت مقدر نموده راضی نیستی؟) عرض کرد: یا رسول‌الله! نایبانی من را دچار مشقت کرده است.

پیامبر فرمود: برو وضو بگیر سپس دو رکعت نماز بخوان و بعد از آن بگو: خداوندا! از تو می‌خواهم و به بارگاه تو رو آورده‌ام با توسل به پیامبر رحمت، ای محمد! من به پروردگارم رو آورده‌ام به واسطه تو که بینایی‌ام را برگرداند. خداوندا! او را شفیع من قرار داده و خودم را نیز شفیع قرار بده. خداوند هم در اثر توسل او به حضرت رسول‌الله^(ص) بینایی او را برگرداند.» (مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۸ و حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۶)

ج/۲ - بخاری از انس (رض) روایت نموده، در زمان خلافت خلیفه دوم (رض) در مدینه خشکسالی آمد و ایشان به عباس بن‌عبدالمطلب عموی پیامبر^(ص) متوسل شد و چنین گفت: «اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا (ص) فتسقینا و انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا قال فیسقون» - خداوندا! همانا در گذشته به واسطه پیامبران به تو توسل می‌کردیم پس ما را سیراب می‌کردی و اینک همانا به تو متوسل می‌شویم به واسطه عموی پیامبران، ما را با آب باران سیراب فرما. راوی می‌گوید: پس خداوند باران نازل نموده و مردم سیراب شدند. (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۶ و ج ۴، ص ۲۰۹)

ج/۳ - جالب آن که بدانید اهل سنت حتی به قبور اهل بیت^(علیهم‌السلام) و قبور علمای خود نیز توسل دارند:

*** -** محمد بن مؤمل شاگرد ابن‌خزیمه، استاد بخاری و مسلم، می‌گوید به همراه استادم ابن‌خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت بارگاه قبر علی بن موسی الرضا^(ع) در طوس رفتیم، استادم ابن‌خزیمه چنان در برابر آن بقعه متبرکه تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم. (ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹)

*** -** ابو علی خلال، شیخ حنبله، می‌گوید هرگاه مشکلی بر من عارض شود، قبر موسی بن جعفر^(ع) را زیارت می‌کنم و به ایشان متوسل می‌شوم و خداوند مشکل مرا آسان می‌کند. (الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰)

*** -** محمد بن ادریس شافعی به قبر ابو حنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می‌شد.

(الخطیب الخوارزمی، مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۹۹)

*** -** قسطلانی می‌گوید سزاوار است که زایر در کنار قبر پیامبر^(ص) زیاد دعا و استغاثه کند و متوسل شود و طلب شفاعت و بی‌تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد.

(القسطلانی، المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۷)

به نظر کافی می‌رسد، مگر این که کسی عناد و لجاج داشته باشد. البته او هم از «توسل» چاره‌ای ندارد و برای تحقق اهدافش به انواع وسایل متوسل می‌شود. خواه اشخاص مرده و زنده باشند و خواه اشیاء یا عناصر طبیعت. منتهی مهم این است که هدف چیست و برای رسیدن به آن به چه وسایلی توسل می‌شود. وسیله باید با هدف انطباق داشته باشد. پس وسایل قرب به خداوند متعال، همان‌هاست که خودش آنها را وسیله قرار داده است.

شبهه ۲۹: پس از ظهور حضرت مهدی (عج) چه اتفاقاتی می افتد، برخی می گویند: حضرت علی (علیه السلام) بر می گردند و حکومت می نمایند؟ (لیسانس/تهران) (۲۹ شهریور ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: بدیهی است اتفاقاتی که پس از ظهور منجی بشریت در جهان رخ خواهد داد قابل شمارش نمی باشد. انقلاب اسلامی در ایران، به رغم آن که نه تنها جهانی نیست، بلکه به هیچ وجه قابل مقایسه با ظهور حضرت (عجل الله تعالی فرجه) نمی باشد (بلکه این شاء الله گامی در زمینه سازی است)، تمامی معادلات سیاسی جهان را دگرگون نمود و امروزه موج بیداری اسلامی در تمامی کشورهای اسلامی و موج اسلام گرایی [به رغم تشدید اسلامهراسی] در اروپا و امریکا نیز رو به گسترش است.

ظهور با حکومت، دو مقوله ی متفاوت است. ظهور آغاز یک قیام جهانی است و حکومت به انجام رسیدن آن و استقرار یک نظام سیاسی و حکومتی می باشد. لذا طبعاً در آغاز ظهور و مدت ها پس از آن جنگ و درگیری شدید کفار و مشرکین از یک سو و گرایش فوج فوج مردم جهان از سوی دیگر ادامه خواهد داشت، تا آن که بالاخره با شکست کامل دشمنان و گرایش اکثریت مردم جهان، حکومت جهانی حضرت مهدی (سلام الله علیه) برپا شده و استقرار خواهد یافت.

پس از حکومت:

بی تردید، پس از استقرار حکومت اسلامی ایشان، سایه ی شوم سلطه ی مستکبران از سر بشریت کنار می رود، مکاتب مبتنی بر فرضیه و نظریه، جایشان را به حکمت عقل و وحی می دهند، نور ایمان و هدایت می درخشند، ظلم و تبعیض برچیده می شود و انسان فرصت و امکان می یابد تا تمامی استعدادهای خود را به ظهور و کمال برساند و به فرمایش حضرت علی (علیه السلام)، عقل های مدفون شده (دفائن العقول)، بیرون آمده و راه رشد را روشن می کنند.

جامع ترین توصیف از شرایط و اوضاع حاکم بر جامعه ی بشری در دوران حکومت ایشان، همان توصیفی است که در کلام وحی به عنوان وعده ی الهی آمده است.

بر اساس این وعده - که به مؤمنین و اهل عمل صالح داده شده است - به جای مستکبران، مستضعفان حاکمان زمین خواهند شد و دقت شود که منظور از «مستضعفان»، صرفاً فقرا نمی باشند، بلکه ضعیف نگاه داشته شدگان است. انسان های برتری که حکومت بر خلق و مدیریت جامعه حق آنان بوده است. دین اسلام که خداوند متعال فرمود: «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» - و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم (رضایت من در این دین است) در دنیا گسترانیده و حاکم خواهد شد - مبانی و علل ناامنی ناپود خواهد شد و سلطه ی شرک رخت برخواهد کشید ...

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور، ۵۵)

ترجمه: خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.

شبهه ۳۰: آیا ممکن است اعتقاد و ایمان با عمل در تضاد باشند؟ علت چیست و چه باید کرد؟

(ارشد معارف/تهران) (۱۰ مهر ۱۳۹۲)

«**ایکس - شبهه**»: آری ممکن است و خود بسیار شاهد آن هستیم. آیا وقتی خودمان مرتکب گناهی می‌شویم، اعتقادمان به خدا و معاد را از دست داده‌ایم؟!

مهم است بدانیم که انسان همیشه به حکم عقل، علم و ایمانش عمل نمی‌کند، بلکه گاه یا اغلب به حکم «نفس» و خواسته‌ی نفسانی‌اش گردن می‌نهد، در حالی که علم به مضر بودن یا گناه آن دارد. انسان به سوی چیزی می‌رود (عمل) که آن را دوست دارد، نه به سوی چیزی که به وجودش علم یا ایمان دارد.

این تضاد اعتقاد، ایمان و عمل یا حتی علم و عمل، دلایل به هم پیوسته‌ای دارند که اساس آن سه عامل محوری ذیل می‌باشند:

الف - ضعف ایمان:

ایمان نیز مانند علم و سایر قوا است و ضعف و شدت مرتبه دارد. دانش‌آموز کلاس اول ابتدایی نیز دانش‌پژوه بوده و علم دارد و یک فوق دکترا و دانشمند نابغه نیز دانش‌پژوه بوده و علم دارد، اما تفاوت مرتبه‌ی وجودی و علمی آنها بسیار متفاوت است. اعتقادات و ایمان نیز همین‌طور است.

مثلاً علم و باور این که خدایی هست و زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنها هست را او آفریده، اولین مرتبه‌ی علم و باور است، چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید بسیاری از مشرکین نیز قبول دارند که الله جلّ جلاله خالق است. اما این حد برای موحد و مؤمن شدن کافی نیست، لذا می‌فرماید اشکال اصلی آنان این است که خدا را قبول دارند، اما به معاد ایمان نیاورده‌اند و حیات اخروی را باور نکرده‌اند. آنچه موجب عمل صالح و ترک گناه می‌شود، علم، ایمان و یقین به آخرت است.

از این رو، حتی بسیاری گمان می‌کنند که در اعتقادات مشکلی ندارند، خدا، پیامبر، کتاب، ولایت و امامت و حیات اخروی را قبول دارند، اما غافلند که هنوز «ایمان» نیاورده‌اند. بسیار فرق است بین «اسلام» با «ایمان». اسلام تسلیم شدن است که ممکن است در هر درجه‌ای - با هر شرایطی - و نیز به هر دلیلی به صورت مقطعی یا دائمی صورت پذیرد، اما ایمان، باور قلبی است که آن هم شدت و ضعف مرتبه دارد.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دلهای شما داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند خدا آمرزنده مهربان است.

ب - قوت و قدرت شهوات:

وجود انسان مثل یک مملکت بزرگ می‌ماند که در آن حاکمیت و قوای متعددی وجود دارد. انسان از سویی دارای قوا و جنود عقل و فطرت است و از سوی دیگری [به خاطر بدن و ایجاب‌هایش]، دارای قوای نفسانی و شهوات گوناگون می‌باشد و مهم است که حاکمیت بر وجود در اختیار قوای عقلانی قرار بگیرد یا نفس حیوانی؟ و «من» اینجا تصمیم‌گیر است که کدام یک را به قدرت، سلطه و حاکمیت برساند.

پس وقتی «ایمان» ضعیف باشد یا تضعیف نیز بشود، قهراً قوای شهوانی قدرت و فرصت بیشتری برای خودنمایی پیدا می‌کنند و به جای آن که تحت الامر حاکمیت عقل باشند، با سوءاستفاده از ضعف قوای ایمانی، کودتا کرده و حکومت را در اختیار خود می‌گیرند. شهوت مال، شهوت جاه، شهوت جنسی، شهوت خوردن و آشامیدن و پوشیدن، شهوت مسکن، شهوت شهرت و ...، هر کدام حاکم شده و سعی دارند که با در اختیار گرفتن مدیریت، خواسته‌های خود را محقق کنند و ربوبیت بر مملکت وجود را به خود اختصاص دهند.

لذا حضرت یوسف^(ع) که به دو هم سلولی خود می فرماید: آیا ارباب های مختلف بهتر است یا یک رب قدرتمند، حکایت همین مملکت وجود و زندان دنیاست:

«يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف، ۳۹)

ترجمه: ای دو رفیق زندانیم آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟

ج - توجه و غفلت:

اصل «توجه» است، وقتی ایمان به خدا قوی باشد، انسان «متوجه» او می شود و وقتی متوجه او شد و جنود عقلانی حکومت بر وجود را در اختیار قرار گرفتند، ایمانش بیشتر و قوی تر می گردد و هر جرعه ای کوچک یا حتی صاعقه بزرگی، توجه او را برنمی گرداند:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (الفتح، ۴)

ترجمه: اوست آن کس که در دل های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده کار است.

اما اگر انسان از یاد خدا و معاد و نیز بازگشت به سوی محبوب غافل شد، بدیهی است که متوجه دنیا و بدن می گردد و وقتی تمام توجهش به زندگی حیوانی جلب و جذب شد، ایمانش ضعیف تر و غفلتش بیشتر می شود و مرتکب گناهان مکرر، مستمر و بیشتری می شود. لذا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» ریشه ی همه گناهان در محبت به دنیاست.

ج - راه چاره:

با توجه به نکات فوق، مشخص می شود که «راه چاره»، همان تقویت ایمان است که مستلزم تقویت بُعد نظری و بُعد عملی در اعتقادات و ایمان می باشد.

بُعد نظری، با تلاوت قرآن، مطالعه ای احادیث معرفتی، مطالعه کتاب و تحقیق، استماع سخنان علما و دانشمندان ... و خلاصه توجه به علم و تعقل تقویت می شود و بُعد عملی نیز با «توجه» به اوامر و نواهی الهی و انجام واجبات و ترک محرمات (در یک جمله عبادت)، محقق می گردد. لذا از یک سو فرمود «توجه» خود را به فطرتان معطوف کنید، نگذارید محجوب گردد، این فطرت آینه ای حق نماست که تغییر نیافته و مبدل هم نمی شود، دین حقیقی و استوار همین دین فطرت است، اما انسان ها غالباً غافلند، آن را محجوب کرده و به معارف و ندای آن «توجه» ندارند:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

و از سوی دیگر فرمود از یاد من غافل نشوید و به همین دلیل نمازهای پنجگانه را واجب نمود و فرمود که برای یاد من اقامه نماز کنید:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: به درستی که منم الله، که الهی جز من نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.